

گوئی نمی توانست سازش کند.

نقشه شاه چه بود؟ ما نمی توانیم حالا بگوئیم این نقشه از شاه بود، یا به او اجراء چنین نقشه‌ای از طرف دوستانش توصیه شده بود، ولی همین قدر مسلم است که شاه از زمان شروع به سلطنت همان فکر غلط فاشیستی را می خواست در ایران اجرا کند یعنی می خواست شخصیت فردی را در ایران بکشد، و افراد را به صورت ماشین در آورد، که همه مطیع نقشه و اوامر او باشند یعنی ایرانی‌ها را مکانیزه بکند، مثل ماشین کار بکنند، مثل ماشین مطیع باشند، مثل ماشین مغز و فکر نداشته باشند، تا نتوانند فکر کنند، و اعتراض نمایند. این مکانیزه کردن ملت یعنی تبدیل آدم به ماشین از لحاظ زمانمداران خوب است، اگر زمامدار بخواهد راه آهن بکشد کسی را قدرت مخالفت یا انتقاد صحیح نیست. یا اگر بخواهد بین کوهها تونلهای بی مظرف بزند، کسی نمی تواند تعرضی کند. اگر بخواهد قشون يك مملکتی را به میل خود به جنگی وارد کند، یا خزانه مملکتی را طبق دلخواه خود بهر نحوی که بخواهد به مصرف برساند، کسی را یارای چون و چرا نیست. هر که را بخواهد می گیرد. می کشد، تبعید، حبس میکند با هر دولت خارجی بخواهد روابط دوستانه برقرار می کند با هر که بخواهد قطع روابط می کند.

مکانیزه کردن ایران هم در ماههای اول سلطنت رضاشاه، شروع گردید. و مرکز این عمل دربار شاه شد. و ایادی و عوامل مخصوص این کار هم، کسانی بودند که در ایجاد زمینه سلطنت و قدرت شاه چه در مجلس و چه در خارج کمک‌هایی کرده بودند. از این جا رجال دو دسته شدند. يك دسته از قبیل مرحوم مدرس، و دکتر مصدق، و مشیرالدوله، و موثمن‌الملک، و عده‌ای از دیگران جدا شدند. و کیل شدند در کردند، بکار دعوت شدند، قبول نکردند، دسته‌دیگر از عوامل اجرای این نقشه شدند. از قبیل تیمورتاش و داور و غیرهم، حبس و تبعید مدرس در واقع برای این بود که برای اجرای نقشه مکانیزه

کردن ایرانی‌ها مانعی در بین نباشد. کشتن ارانی و فرخی، در سال‌های بعد و سخت‌گیری به آزادیخواهان و اتخاذ رویه بی‌رحمانه نسبت به اصلاح‌طلبان تماماً برای اجرا و تکمیل این نقشه خائنانه فاشیستی بود. هنوز مدت کمی از سلطنت رضاشاه نگذشته بود که در پشت مسجد سپهسالار مأمورین پلیس روز روشن به روی مرحوم مدرس شلیک کردند، ولی او نمرود و سالم ماند. همان روز همه بزرگ و کوچک و کیل و وزیر فهمیدند که این عمل از ناحیه پلیس است که درگاهی^۱ در رأس آن قرار داشت، مرحوم مدرس هم به دوستان خود گفت در مجلس هم قیل و قال برخاست، ولی چون موضوع مربوط به مقامات بالاتر بود، حتی داور قانونی اعتراض نکرد!

اشخاصی که از آن روز به بعد با آن حکومت همکاری کردند می‌دانستند با حکومتی همکاری میکنند که نقشه‌اش ترور کردن آزادیخواهان و فکر آزاد است. لذا همه آنها مسئولیت دارند. حکومت دیکتاتوری از آن زمان به بعد علناً و بدون پروا نقشه کشتن آزادی و حقوق فردی و مکانیزه کردن افراد را اجراء و تکمیل چون در مقابل قوه مجریه و قوه‌ای که حافظ آزادی و شخصیت فردی در مقابل ماشین غلام‌سازی بودند، وجود داشت، لذا اول میبایستی این دو قوه را از بین برد، و ضعیف ساخت.

اول قوه مقننه:

قوه مقننه اگر آزاد گذاشته می‌شد و مردم به میل خود نمایندگان مجلس را انتخاب می‌کردند، ممکن بود اشخاصی انتخاب شوند که مخالف با نقشه اطاعت غلامانه و تبدیل افراد آزاد به غلام و بنده می‌نمود.

باشند، لذا حکومت وقت آزادی مردم را در انتخاب کردن و کلاء خود سلب نمود، و صورتیکه طرف میل و توجه دولت بود به فرمانداران و شهربانی‌ها داد و کلا دوره هفتم مجلس حسی الامر و سفارشی تعیین

شدند، البته معلوم است چنین و کلائی که انتخاب خود را مدیون عمل دیگری می‌دانستند نماینده مردم نبودند که برای مردم کار کنند، یکی از آنها که مرد منصفی است و وکیل رشت بود بعد از شهریور، گفته بود مردم انتظار عجیبی از ما داشتند ما را کسی معین کرده بود و ما هم برای او کار می‌کردیم.

نقشه مکانیزه کردن مملکت از مجلس یعنی مرکز ثقل کشور شروع شد. و وقتی سر کشور فاسد شد مسلم بود فساد به بدنه سرایت خواهد نمود. برای این مجلس رئیسی انتخاب شد که به‌ماشین بیشتر شباهت داشت تا یک رئیس آزاد مجلس شورای ملی. هیئت دولت نیز این اعمال را می‌دیدند ولی نه فقط سکوت اختیار می‌کردند بلکه خودشان مجری این نقشه هم بودند. پس آن اعضای دولتی که بعد از نابود شدن قوه مقننه بدست حکومت در خدمت باقی ماندند، همه شرکت در اجرای نقشه را پذیرفتند و اگر نمی‌خواستند با آن حکومت و در طریق اجرای آن نقشه کار کنند می‌بایستی بلافاصله استعفا بدهند و کنار بروند. با قبول اصل بندگی و غلامی بود که یک دولت با ریاست پیرمرد محافظه‌کاری هفت سال دوام نمود.

روزهای دوشنبه مجموع و کلاء مجلس به دیدن شاه می‌رفتند و طرز شرفیابی و پذیرائی عیناً شبیه زیارت یک عده غلام از مولای خود بود، نمایندگان مجلس حتی در اسب دوانیهای گران نیز می‌بایستی در الترام رکاب باشند، همین و کلاء مجلس تمام اعمال زشت و بدان حکومت را تا روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ ستایش می‌کردند.

پس تمام آنها شریک در آن اعمال هستند و عالماً و قاصداً با آن حکومت همکاری کرده‌اند، آقای الله‌یار صالح از اشخاص معروف و درست است برای عده‌ای نقل می‌کرد که در موقع افتتاح یکی از کارخانه‌های وزارت دارائی، در این سنوات آخر شاه پرسید رئیس مجلس کجاست، و یکدفعه صف شکافته شد و رئیس پیر مجلس خودش را از میان جمعیت رد نمود و به‌پاهای شاه انداخت. و این عمل قدری

به‌ظاهر تملق‌آمیز بود که شاه وانمود کرد از آن خوشش نیامده است وقتی دیگر که همان رئیس مجلس با و کلا نزد شاه رفته بودند به شاه قبله عالم خطاب می‌کند شاه دوبار به تمسخر می‌گوید «قبله عالم قبله عالم».

البته شاه که خودش می‌دانست کیست و چیست از این خطاب تعجب می‌کرد ولی رئیس مجلس گفت: «اعلیحضرت قبله عالم ما که هستیم» بله وقتی قومی غلام شد همیشه قبله عالم می‌خواهد.

منظور این است که از وقتی و کلاهی مجلس غلام ورؤسای مجلس پیر غلام شدند نقشهٔ مکانیزه شدن مجلس ایران عملی شده بود و آن نطق‌های يك شکل و یکنواخت و آن چاپلوسی‌های ضمن نطق‌ها ثابت کرده بود که و کلاهی مجلس غلام‌هائی هستند که از ماشین غلام‌سازی بیرون آمده‌اند.

امروز آنها دیگر نمی‌توانند بگویند ما مسئول نیستیم. بالعکس آنها مسئول‌اند آنها مصوب اعمال بد حکومت بودند. آنها قبول همکاری با آن حکومت در ازای مقام و تمخص کرده بودند. آنها يك قسمت از آریستوکراسی حکومت ماشینی را تشکیل می‌دادند اگر از من پرسید آنها از احمدی مسئول‌ترند. وجود آنها بود که احمدی و امثال او را درست کرد و بوجود آورد.

دوم - قوه قضائیه:

قبل از کودتای ۱۲۹۹ و قبل از سلطنت رضاشاه، ما عدلیه داشتیم از حیث تشکیلات کوچک‌تر ولی از حیث معنی بالاتر از عدلیه دنیا پسند مرحوم داور بود. من نمی‌گویم آن عدلیه عدلیه بود که نمی‌بایستی اصلاح‌شود، بالعکس آن عدلیه احتیاج به اصلاحات داشت ولی فرقی که با عدلیه دنیا پسند دورهٔ بعد داشت این بود که آن عدلیه زیر بار امر دولت و وزیر و امیر تومان و سردار و امیر و غیره نمی‌رفت و استقلال داشت، برعکس عدلیه دنیا پسند که آلتی بود در دست شهربانی، وزراء و دربار و حتی پیشخدمت‌ها و شوفرهای دربار و کسانی که کلاغشان

از بام دربار پرواز می کرد.

شاه می بایستی این استقلال را از عدلیه اول بگیرد تا بعد اگر وزرا و رجال و آزادیخواهان و اشخاص بی گناه را بکشد یا حبس و تبعید کند عدلیه وجود نداشته باشد که مانع باشد و بازخواست کند. عدلیه سابق منحل شد و در ظرف مدت کمی عدلیه جدید تأسیس گردید. در این عدلیه شك نیست عده ای از اشخاص صالح وارد شدند ولی تردید هم نباید کرد که به توصیه این و آن اشخاصی هم وارد شدند که چون هیچ شایستگی و شخصیت نداشتند جز این که مأمور اجرای نقشه حکومت شدند رل دیگری نمی توانستند بازی کنند. يك عده از آن اشخاص خوب و صالح هم که مدت کمی ماندند چون دیدند آلت واقع می شوند و قوه قضائیه لازم است که مطیع قوه مجریه باشد و آن ها نمی توانند قره نوکر باشند در فرصت هائیکه برمی خاست از عدلیه بیرون می رفتند.

وجود يك عدلیه صحیح دنیا پسند قانونی با اعمالی که حکومت مرتکب می شد منافات داشت، حبس و تبعید و ترور و ضبط اموال و املاک برخلاف قانون نمی بایستی مسکوت بماند.

وزیر عدلیه که صلح عدلیه بشمار می رفت از يك طرف ادعای اصلاح عدلیه را می کرد از يك طرف نیات حکومت را بوسیله مدعی العموم ها و محاکم مخصوصاً دیوان جزا و ادارات ثبت اسناد و بوسیله وضع قوانینی که فقط به لحاظ جنبه منافع شخصی می گذشت اجرا می کرد. برای اینکه قضات را مرعوب و استقلال را از آنها سلب کنند تا قاضی فکر عزل خود و نان زن و بچه خود را کندو عدالت را در مقابل احتیاج تسلیم نماید، یا بعبارت دیگر چون مرد آزاد فکر نکنید و امر قوه مجریه را بدون تأمل اجرا کند بدست وزیر قانون دوست داور تغییر اصل ۸۲ متمم قانون اساسی را به مجلس پیشنهاد کردند و از آن روز دستگاه قضائی در تحت قوه مجریه قرار گرفت زیرا عزل و نصب و تغییر و تبدیل و انتظار خدمت قاضی را اختیار وزیر

درآمد. با این وصف قوه قضائیه نیز مکانیزه یعنی ماشین شده بود و به همین جهت بود که در بعضی از محاکمات رأی قاضی را شهر بانی انشاء و به وزیر عدلیه دیکته و وزیر هم بوسیله مدعی العموم به محکمه تقریر و تلقین می کرد.

همکار و دوست محترم ما سرشار که از وکلای عدلیه است و همه او را به نیکی و پاکی می شناسیم، حکایت می کند: زمانی که در پارک^۱ بدایت و کیل عمومی بود به دماوند به مأموریت رفته بود به اتفاق امین صلح، عازم محلی بودند و راه عبور آنها قریه رودهن^۱ یکی از املاک اختصاصی شاه بود ولی در موقعی که بدروودهن نزدیک شدند، امین صلح اصرار داشت که از بی راهه برود و در خارج از رودهن به ما ملحق شود و بالاخره از راه خارج شد و چون این عمل غیر عادی بنظر می رسید حس کنجکاوی مرا تحریک کرد که علت این عمل ابلهانه را از منشی امین صلح پیرسم و بعد از سؤال و اصرار زیاد منشی اظهار داشت چندی قبل کسی که از یکی از رعایای رودهن عارض شد و محکمه قرار تحقیقات محلی صادر کرد ولی در روزی که امین صلح قرار را اجرا و درودهن از شهودشاکی تحقیقات مینمود رئیس اداره محل آمده، بعنوان اینکه حق تحقیقات و مداخله در امور رعایای شاه را ندارد در حضور عموم اهل محل امین صلح را به فلک بست و از آن روز دیگر امین صلح خجالت می کشید از همان محل رد شود. همین وضع در تمام مازندران و گرگان و املاک اختصاصی شاه سابق وجود داشت، ولی وزیر عدلیه هم فخر می کرد که عدلیه را اصلاح و دنیاپسند کرده است، چرا وزیر عدلیه با دیدن این اعمال تفسیر ماده ۸۲ قانون اساسی را از مجلس می گذرانید، چرا مجله خصوصی برای ثبت املاک شاه درست می کرد؟ چرا محاکم را مجبور

۱ - پارک - اداره مدعی العمومی یا دادگاه که سابقاً در محاکم فرانسه محل مدعیان عمومی و صاحبان دعاوی را در جائی پائین تر از هیئت قضات تعیین میکردند. از اینرو آن اداره و دادگاه بنام پارک نامیده شده است. فرهنگ معین.

می کرد طبق دلخواه و میل حکومت در محاكمات مخصوص رأی بدهند. چرا ثبت های خلاف واقع راجع به املاک شاه را می پذیرفت. برای اینکه او هم مثل دیگران مجری نقشه مکانیزه یا ماشینی کردن مردم ایران بود. برای اینکه می خواست در مقام وزارت باقی بماند. بنابراین او و معاونینش و مدیر کل هایش تمام ایادی مؤثر که شریک در اجرای این نقشه بودند مسئول اند. وقتی وزیر عدلیه تسلیم می شد آیا انتظار داشتید؟ امین صلح هم تا آخر عمر مزه آن چوب و فلک زیر دندانش هست و هر وقتی باز چوب و فلک را ببیند تکلیف خودش را می داند.

اما این را بگویم که با آنکه آن سختی و تشدد در کار بود معذک بی انصافی است اگر بخواهیم حکم کلی کنیم و بگوئیم همه قضات ما مکانیزه یا ماشینی شده اند خیر یک دسته بودند که خاصیت انسانی را از دست ندادند و ماشینی نشدند و یک دسته بودند که قبول کردند پیچ و مهره ماشین غلام سازی شوند چون هر محکمه خود مستقل است اگر بگوئیم دستگاه قضائی چون فاسد شده بود پس بالنتیجه همه کارکنان آن دستگاه تسلیم نشدند و شرافت خود را حفظ کردند آن دسته همان هائی هستند که باید هر چند سال منتظر ترفیع باشند و به زحمت و سختی مراحل ترفیع را طی کنند ولی آن هائی که همردیف آنها بودند و نقشه غلام سازی را بعهده گرفتند امروز به درجاتی رسیده اند که اگر بعضی از قضات فاضل و دانشمند ما بخواهند از آنها دیدن کنند شاید جاه و جلال و مقام آنها اجازه ملاقات به آنها ندهد و هفته ها لازم باشد که بتوانند از رفقای قدیم خود دیدن کنند. من چون و کیل هستم اگر بخواهم اسم آنها را در این محکمه بیاورم ممکن است به بنده نسبت مدهائنه شود ولی همین آقای کسروی را که امروز و کیل است روزی قاضی بوده برای مثال عرض می کنم او اولین کسی بود که بر علیه دربار حکم داد ولی وزیر عدلیه وقت

به‌جزای این جسارت عذر او را از عدلیه خواست و همین کسروی بود که وقتی تهدید به‌انتظار خدمت شد در جواب گفت من منتظر خدمت نخواهم بود خدمت در انتظار من خواهد بود.

نتیجه که می‌خواهم بگیرم این است که در آن دستگاه هر کسی کار کرد از روی اجبار نبود به لحاظ موقعیت آن روز بقای در آن دستگاه را ترجیح می‌داد، لذا چنین اشخاصی اعم از وزیر و مستشار تمیز و قاضی و مدیر کل و احمدی تماماً مسئول‌اند و فرقی در مسئولیت بین آنها نیست. زیرا عالماً و قاصداً خود را به آن دستگاه فروخته بودند، احمدی به‌قیمت کمتری خود را فروخته بود آنها به‌عوض بیشتری، آیا می‌دانید فلسفه به‌شکل کلاس قضائی چه بوده؟ البته در آن کلاس‌ها که هزارها نفر قاضی بیرون آمده اشخاص تحصیل کرده و طلبه‌های فاضل هم وارد می‌شدند ولی شرط ورود آن یک دیگته و یک انشاء و یک سؤال صرف و نحوی بوده وزیر عدلیه که خود تحصیل کرده بود مگر نمی‌دانست با شش ماه جزوه خواندن کسی قاضی نمی‌شود، پس چرا این عمل را می‌کرد زیرا آن دستگاه قاضی مکانیزه لازم داشت، تا اگر روزی قضاات مجرب به‌کنار روند هزار قاضی سفارشی که در ظرف چند ماه تهیه شده وجود داشته باشد.

چرا وزارت دادگستری عده زیادی از قضاات مجرب را بعنوان اینکه پیر هستند خارج کرد مگر برای قضاات پیر بودن و مجرب‌تر بودن پسندیده‌تر نیست؟ چرا فقط برای آنکه آن روز قاضی مکانیزه ماشینی می‌پسندیدند تا همانطوری که غلام مجلس قوانین را مثل ماشین تصویب می‌کند غلام عدالت نامه نیز اوامر را مثل ماشین اجرا نمایند. ما در بسیاری از محاکمات دیدیم قضاات زیر بار اوامر رفتند ولی از خدمت منفصل شدند یا تغییر یافتند. اما آنهایی که زیر بار اجراء امر وزیر یا دستگاه مجریه رفتند مستحق مجازات‌اند.

موقعی که منصور وزیر طرق در دیوان تمیز محاکمه شد صدرالاشرف وزیر عدلیه بود شاه با او چند روز قبل از محاکمه در هیئت

وزرا با حضور مرحوم داور صحبت کرده گفته بودند ادعای نامه راجع به منصور را خواندم دلالتش بد نبود صدرالاشراف در جواب گفته بود: «تشخیص دلائل و صحت ادعا با محکمه است و فعلاً نمی‌توان چهره‌ی عرض کرد» این حرف به شاه گران آمد و گفت شما وزراء با هم تبانی کرده‌اید فردا مجدداً صدرالاشراف نزد شاه رفت و نسبت به حرفهای شب خواست سوءنظر را از شاه دور کند شاه به او گفت «دربار قاجاریه نیست و کسی را که نخواهم فوراً اخراج خواهم کرد»، ضمناً به صدرالاشراف گفته بود: «وسط سرت چرا گرد شده، آیا از فشار عمامه است وسط سر من هم گرد شده اما از کلاه قزاقی است»، مقصود از این حکایت آن است که چون صدر با آن مقدمه در کار محاکمه منصور دخالت نکرد و محکمه آزاد بود حکم تبرئه منصور صادر شد. اما به فاصله کمی صدر از کار افتاده و معلوم شد که در آن دستگاه وجود صدر مفید نخواهد بود و بعد از آن تاریخ دیگر دستگاه قضائی، مثل موشی در چنگال قوه مجریه و مخصوصاً شهربانی بود.

پس تمام آنهایی که در آن دوره کار کرده‌اند خودشان مسئول عمل خودشان هستند. شاه سابق مسئول عمل آنها نیست. اگر کسی بگوید شاه که اصل کاری بود در فتنه به این بیچاره‌ها چه کار دارید؟ غلط است.

اینها بیچاره نبودند اینها چاره داشتند چاره‌شان این بود قبول خدمت نکنند و بعد زیر بار امر خلاف قانون نروند و استعفا بدهند، بدیهی است بودن در آن مقامات با ارتکاب آن چنان اعمال ملازمه داشت اینها می‌خواستند کار و مقام داشته باشند، تقرب و تشخص در آن دستگاه داشته باشند و بدین جهت به اعمال بدتن درمی‌دادند. بنابراین در دستگاه قضائی هم هر کس تخلفی کرده، و زیر بار امر رفته خود را به دستگاه غلامسازی فروخته و مسئول است.

سوم: برای مکانیزه کردن فرد و اطاعت مکانیزه (ماشین) باید روحیه افراد را گرفت و فکر آنها را خفه کرد تا پانزده میلیون نفر

کار بکنند، اطاعت بکنند، اما نتوانند فکر بکنند، دولت از يك طرف برای تظاهر سالی صد نفر به اروپا می‌فرستاد که در اروپا فکر خود را عوض کنند و افکار تازه به ایران بیاورند اما وقتی به ایران می‌آمدند برای اینکه چرا فکرشان عوض شده و قوه فهم و تمیز داشتند و افکار اصلاح‌طلبی داشتند گروه گروه به زندان انداخته می‌شدند یا دائماً تحت نظر پلیس بودند.

حکومت دیکتاتوری ایران برای اینکه ۱۵ میلیون غلام داشته باشد که مثل ماشین بار ببرند کار کنند و بی صدا باشند لازم بود او را جلوی فکر و قلم آزاد را بگیرد و ثانیاً روحیهٔ عموم را متزلزل کند که کسی اصالتاً نتواند فکر کند البته وقتی جلوی فکر گرفته شد و انسان این خاصیت انسانی خود را که وجه تمایز آن با حیوانات است از دست داد دیگر با ماشین فرقی ندارد، در ایران برای اجرای این نقشه از چند طریق مشغول اقدام شدند یکی از طریق زور و ترور و فشار و دیگری از طریق مسالمت و تبلیغ و این دو قوه در تمام مدت عمر حکومت دیکتاتوری به اتفاق هم به پیش می‌رفتند.

در اینجا اول دستگاه تبلیغی را ذکر می‌کنیم:

۱ - در رأس دستگاه تبلیغاتی بعقیدهٔ من وزارت معارف قرار داشت زیرا شروع به تبلیغات مضره از طرف وزارت معارف شد. وزارت معارف که وظیفه‌اش با سواد کردن طبقه بی‌سواد و روشن ساختن افکار جوان‌ها بود، ماشینی بود که وظیفهٔ خود را در آن می‌دانست سالی چندین هزار غلام بچه و جوجه کنیز تربیت کند. ایراد نگیرید که دانشگاه ساخته شد. بلی دانشگاه ساخته شد. اما اگر ادارهٔ امور بدست من و شما بود دانشگاه را در سال ۱۳۰۵ می‌ساختیم. بلی دانشگاه درست شد در سال ۱۳۱۸ اما هیچ می‌دانید از آن دانشگاه اگر آن حکومت باقی می‌ماند غلام بیرون می‌آمد نه مرد آزادی که اعتماد و اتکاء به نفس داشته باشد و صاحب عقیده و ایمان باشد؟

البته عمارت زیاد ساخته شد. دبیرستان‌ها بنا شد. امامی‌توانید ادعا کنید که آن موسسات مرد با ایمان و عقیده هم تربیت می‌کرد؟ آیا خود آنها که مریبان شاگردها بودند در مافوق خود ایمان و عقیده می‌دیدند؟ به‌سرودهای وزارت معارف توجه کنید که به‌یاد اطفال و جوان‌ها می‌داد ذهن آنها را از کوچکی فاسد و حاضر برای غلام شدن می‌کرد، آن رژه‌ها و مسابقات که از وظایف محصلین نبود (زیرا محصل دو سال برای مشق نظام در پیش داشت). برای پروراندن روح سلحشور شاگرد نبود، چه، وقتی داخل در خدمت نظام می‌شد و از نزدیک همه چیز را می‌دید روح سلحشوری را از دست می‌داد و روح جمع‌آوری پول و مال در او احیاء می‌شد آن اعمال تماماً برای این بود که از کوچکی درس غلامی به آنها بدهند و شخصیت را در آنها بکشند تا فقط یک نفر را ببینند و بشناسند و غیر از او کسی را نشناسند.

آیا آنهایی که این کارها را می‌کردند می‌توان گفت اجبار داشته‌اند؟ آیا حق با آنها بود که فکر نسل جوان را به اشعار و افکار مندرس قدیمی و آن تبلیغات مضر که شخصیت و روح آزادی را در فرد می‌کشد فاسد می‌کردند؟ اگر احمدی قاتل جان‌ها بود و بدن‌ها را مسموم می‌کرد آن دسته افکار را مسموم می‌کردند. آیا مسموم کردن افکار عمومی بیشتر از مسموم کردن بدن چند فرد مسئولیت‌ندارد؟ آیا این سرود ملی که برای ما ساخته‌اند، شما اگر امروز بنا باشد آن را بخوانید خودتان از خودتان خجالت نمی‌کشید؟ من دو ماه قبل به‌حسب تصادف، در خیابان شاهرضا به یک افسر امریکایی برخورد، از من ساعت پرسید جواب دادم، بعد گفت اگر اجازه بدهید من هم با شما راه بیایم، تا نزدیک لاله‌زار باهم بودیم، صحبت از همه چیز می‌شد تا اینکه از من پرسید سرود ملی خود را برای من بخوانید من چون می‌دانستم اشعار سرود ملی امریکا در تعریف خداوند و آزادی و معرفت تفکر بلند و عالی است می‌دانستم از من ترجمه اشعار سرود ما را خواهد خواست به‌او گفتم ما سرود ملی نداریم، اولاً گمان

نمی‌کنم دروغ گفته باشم زیرا سرودی بنام سرود ملی ما نداریم و نمی‌خواستند هم داشته باشیم. بعلاوه اگر بگوئید چرا همان سرود سابق را بعنوان سرود ملی معرفی نکردیم برای این بود که خجالت می‌کشیدم، مضمون آن را برای او ترجمه کنم، زیرا تمام مفاخر ما به عهد باستان است، اگر عهد دیکتاتوری گذشته صدره بهتر از عهد باستان بود آن امریکائی پیش خود می‌گفت که تاریخ گذشته درخشان ما هم دروغ است و مانده فقط فعلا چیزی نداریم بلکه در گذشته هم چیزی نداشتیم.

آنهاییکه آن سرود را ساختند به محصلین و من و شما دروغ گفتند، زیرا آنچه در آن سرود گفته شده دروغ است من هم ناچار شدم دروغ بگویم زیرا دروغ شنیده بودم.

خلاصه اینکه آن سرود و آن سرودها و آن مشق‌ها و جشن‌ها و نطق‌ها به منظور ترقی نسل جوان نبود بلکه تمام آن تبلیغات مضره و فاسد برای ایجاد و تهیه یک نسل غلام و متزلزل ساختن اساس ایمان و عقیده در جوانان و کشتن فکر و روح آزادیخواهی و شخصیت و سوق دادن نسل جوان به بندگی و بردگی بود و اطباء ما این نسخه را برای ماتجویز کرده بودند.

برای تذکر ترجمه قسمتی از مقاله خانم لمبتون یکی از کارمندان سفارت انگلیس در تهران و وابسته مطبوعاتی مزبور که اخیراً در مجله انگلیسی اشیا تیک رویو شماره اکتبر ۱۹۴۳ درج شده، بنظر شما می‌رسانم:

«در سال‌های اخیر افراد کشور ایران از کلیه حقوق خود به استثناء آن حقوقی که همگی چون جزئی از سازمان کشور بهره‌مند می‌شدند محروم بوده‌اند، هیچ می‌دانی برای نشوونمای آمال و ظرفیت افراد نموده بود از کلیه فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی ایشان جلوگیری می‌شد. در نتیجه اشخاصی با طبیعت حساس‌تر پیش‌از پیش کناره‌گیری اختیار نموده و اشخاصی که چندان حساس نبوده‌اند، هم خود را

مصروف عمل ناپسند پول جمع کردن نموده و در این راه مبالغه بسیاری نمودند.

مانند سایر دولت‌های استبدادی از کلیه وسائل برای تقویت تأثیر عقیده (دولت مقتدر) استفاده می‌شد. این عقیده در مدارس به کودکان و جوانان تعلیم داده می‌شد در میان افراد نظام و وظیفه آن را منتشر می‌کردند مطبوعات از آن پشتیبانی می‌نمودند و سازمانهایی از قبیل سازمان پرورش افکار آن را تبلیغ و تقویت می‌کردند بعید نیست که یکی از نتایج کلیه این مساعی با وجود افزایش اطلاعات علمی و فنی در اثر برنامه‌های جدید مدارس این بود که بطور کل خواص روحی و دماغی مردم تنزل نموده و آنها را از قضاوت منطقی و صحیح عاجز نمود.

آنچه که این خانم مطلع از اوضاع ایران اکنون در انگلستان مینویسد همان‌هایی بوده، که سالها از نزدیک به چشم خود می‌دیده، و این همان نقشه شوم غلام‌سازی ایرانی‌ها بوده است.

حال بفرمائید بینم مسول اجرای این نقشه شوم فقط رضاشاه بود؟ و دیگران نبوده‌اند؟

خیر تاریخ را به اشتباه نباید انداخت، همه آنهايي که در راه اجرای این نقشه کار کرده‌اند مسؤل‌اند از وزیر و مدیر کل و رؤسا و ناطقین و مروجین و نظام و شهربانی و غیره. اما به يك قسمت مقاله این خانم توجه کنید و آن این است که این خانم می‌گوید اشخاصی که طبیعت حساس داشتند کناره‌گیری می‌کردند. حقیقت هم این است رضا شاه به کسی سعادت می‌بخشید که ارادتی هم به خرج می‌داد. اما هیچکس را برای عرض ارادت مجبور نمی‌کرد. تمام آنهايي که ارادت نموده‌اند برای این بود که سعادت ببرند لذا با اراده آزاد و بمقصد ترقی و شهرت در آن دستگاه که زوال آن را هرگز در فکر کوتاه‌خود نمی‌دیدند خدمت می‌کردند و امروز مسؤل‌اند و نمی‌توانند بگویند پهلوی ما را مجبور کرده بود که آن نطق‌ها را گفتیم و آن تملق‌ها را

بگوئیم و آن ابتکارات خوش‌رقصی‌ها را بخرج دهیم و آن آدم‌کشی‌ها را بکنیم و آن کارهای خلاف قانون را مرتکب شویم.

پرورش افکار^۱ وزارت معارف را تا چند سال بیاد دارید که بمنظور ایجاد محبوبیت حکومت دیکتاتوری به تمام وسایل تبلیغی متوسل گردید. موضوع نطق و کنفرانس از ابتکارات وزارت معارف بود، یک بار مشاهده شد که در تمام ممالک مثل باران سخنرانی همه جا در گرفت و همه هم به دعاگوئی ذات مقدس خاتمه می‌یافت در ادارات معارف دیگر کسی باقی نمانده بود که شرکت در سخنرانی نکرده باشد دیدند ذخیره تمام شد از محصلین در هر دبیرستان دعوت برای سخنرانی می‌کردند.

در سال ۱۳۱۷ بیاد دارم یکی از بستگان من که سنش در آن موقع هیجده و شاگرد دبیرستان دارالفنون بود برای سخنرانی دعوت شد و در تالار یکی از دبیرستان‌ها در حضور جمعیت زیادی سخنرانی کرد و موضوع نطقش هم فوائد ازدواج بود و او به من می‌گفت آخر قبیح است من که از ازدواج هیچ اطلاعی ندارم راجع به آن صحبت کنم. بالاخره رفته بود که معارف را متقاعد کند از او صرف‌نظر کنند، گفته بودند جزو برنامه قرار گرفته و تغییر آن ممکن نیست، منظور ما هم بحث راجع به ازدواج نمی‌باشد شما ترقیات محیرالعقول عصر فرخنده و لزوم شاه‌پرستی و واقعه سوم اسفند را تذکر بدهید. هرچه می‌خواهید بگوئید و بالاخره هم نطق آن پسر بچه در حینی که اسم ازدواج را می‌برد عرق از رویش می‌ریخت در میان کف‌زدن‌های شدید حضار با یک دعاگوئی خاتمه یافت.

سخنرانی‌های معارف چون رونقی نگرفت و از آن حسن استقبال نشد در فکر افتادند یک دستگاه مخصوصی برای این کار درست کنند

۱- پرورش افکار و نقش آن را اجتماع آن روز ایران بسیار روشن است و تمام استادان بنام، در این بنگاه سخنرانی می‌کردند در زمینه‌های مختلف، و آن سخنرانی‌ها مرتب بصورت جزوات چاپ و منتشر میشد.

که در آن اشخاص مهم‌تری شرکت کنند تا دامنه فعالیت آن وسیع‌تر باشد بهمین جهت بود که مؤسسه پرورش افکار را تشکیل دادند. وزراء در آن شرکت کردند و مخصوصاً ناطقین روزهای اول خود و زرا شدند تا بدین وسیله بدان اهمیت بدهند. حکومت دیکتاتوری در عین آنکه مقتدر است خائف نیز می‌باشد. زیرا، هر غاصب حقوق نگران از آینده خود می‌باشد.

حکومت دیکتاتوری ایران با ایجاد مؤسسه پرورش افکار در نظر داشت، یکی آنکه شاید بتواند بزور تبلیغ مردم را گمراه کند و دیگر آنکه نقشه مکانیزه ساختن (ماشینی‌ساختن) افراد ایرانی به دست این مؤسسه هم تقویت شده باشد زیرا واضح بود وقتی رئیس الوزراء مهم در صحنه سخنرانی خود را غلام بخواند صدها هزار نفر که تحت امر آنها بودند در غلامی دیگر برای خود ننگ و عیبی نمی‌دیدند. مؤسسه پرورش افکار فعالیت تبلیغی خود را برای غلام ساختن توده‌های ایرانی و جوان‌های روشن‌فکر و نسل جوان با شرکت مستقیم وزراء شروع کرد و رقابت بین وزراء در تملق و تظاهر به نزدیکی به دستگاه قائد توانا آغاز شد در اینجا برای اینکه از روی مدارک هم معلوم باشد مؤسسه پرورش افکار چرا تشکیل شد استناد به سخنرانی مدیر کل وزارت معارف می‌کنم که از لحاظ شغل ایشان بیاناتش سندیت دارد.

متن سخنرانی اول آذر ۱۳۱۸،

اجازه دهید يك قصه كوچك تاريخي بعرض برسانم: وقتی مادری پیر در گوشه‌ای افتاده بود و از شدت مرض و کثرت جراحت نمی‌توانست حرکت کند دائماً ناله و زاری می‌کرد و اشک می‌ریخت و می‌گفت: خدا یا یکی را برسان که مرا علاج کند. یک‌دفعه از دور يك فرزند رشید این مادر که از هیچ‌نظر شبیه به دیگران نبود پیدا شد مادر از کثرت هجر و فراق اسمش را فراموش کرده، او را نمی‌شناخت آن فرزند گردآلود و عرق‌ریزان با کمال سرعت رسید

فوراً يك كيف بزرگی که پر از دواهای گوناگون و غذاهای مقوی بود باز کرد و گفت ای مادر عزیز من تو را علاج می‌کنم بهزودی زخم‌های او را بادواهای ضد عفونی شست و روی تمام آنها را مرحم گذاشت و غذاهای پر قوت که هرگز آن بیچاره نخورده بود به او داد مادر بکلی خوب شد می‌توان گفت آن پیر سالخورده جوانی از سر گرفت و گفت ای فرزند شیرم حلالیت چرا زودتر نیامدی فرمود اگر دیر آمدم شیر آمدم شیر، باری مادر بهبودی یافت و فرزند را همی دعا کرد. اگر چه گمان می‌کنم اغلب آقایان مقصود را فهمیدند با وجود این از مادر و فرزند اسم می‌برم تا هیچ ابهامی در میان نباشد، مقصود از مادر میهن ما ایران و مقصود از فرزند، فرزند رشید علی حضرت همایون شاهنشاه است که میهن خراب ما را که مادر نماینده آن است بهبود بخشیدند و تمام ناخوشی‌های آن را اصلاح فرمودند، پس از فراغ از جسم به فکر روح افتاد.

فرمودند آن رانیز باید علاج کرد. زیرا سالیان دراز مریض بوده باید دواهای مخصوصی به او داد تا مانند جسم سالم شود. این بود که گروهی از مطلعین داوطلب انجام این خدمت شدند. یعنی به اشاره آن حضرت سازمان پرورش افکار را درست کردند و مدتی دور هم گرد آمدند برای هر مرض روحی نسخه‌ای نوشتند یکی از آنها را هم به این بنده دادند تا ساخته و پرداخته تقدیم دارم. از این بیانات چند مطلب استفاده می‌شود یکی آنکه تأسیس پرورش افکار را شاه سابق برای علاج روحی مردم در نظر گرفته بود و دیگر آنکه عده‌ای داوطلب انجام این خدمت شدند و سوم آنکه مطالب موضوع سخنرانی و تبلیغ اغلب نسخه‌های نوشته شده بود که به دست ناطقین می‌دادند و به همین جهت است که می‌بینید اغلب آن نطق‌ها مثل این است که از يك کارخانه بیرون آمده باشد، مقدمه دارد و راجع به بدبختی‌های سابق ایران و بعد تجلیل از کودتای سوم اسفند و در خاتمه هم دعا گوئی و دعوت مردم به غلامی و بندگی.

من برای نمونه قسمتی از چند فقره نطق و خطابه که در آن مجالس خوانده می‌شد می‌گوییم:

اول از وزیر خارجه این کلمات قصار به یادگار باقی ماند:

(ضربه الرضافی ثالث الاسفند افضل من عباده الثقلین).

وله ایضا

بنده همان به که ز تقصیر خویش عذر بدرگاه «رضا» آورد
ورنه سزاوار شهنشاهیست کس نتواند که بیجا آورد

ملاحظه بفرمائید در این نمونه چگونه افراد ایرانی بصورت مخلوق در مقابل خالق جلوه داده شده‌اند و چگونه روح شخصیت حقوق فردی کشته شده است.

از و کلای مجلس:

بنده و شما آقایان و تمام افراد ایرانی از زن و مرد خواه‌ساکنین در کشور و خواه کسانی که در کشور شاهنشاهی سکونت ندارند در مقابل تمام این واقعیت‌ها و برکت‌ها و خوش‌بختی‌ها و سعادت‌ها که از هر طرف نصیب ما گردیده است تا زنده ایم شرف و اعتبار بلکه هستی و موجودیت‌مان سپاسگزاری و تشکر و نیایش و پرستش است نسبت به ساحت اقدس یگانه منجی کشور که موجد حکایت و الهه این نعمت‌ها و سعادت‌های بیکران است.

از سطور این خطاییه نیز روح غلام پروری و کشتن شخصیت افراد ایرانی و دعوت به پرستش دیکتاتور و تقویت روح احکال بخوبی فهمیده می‌شود.

آری در تحت تأثیر این افکار و واقع بودن در چنین محیطی که به دست عده معینی ایجاد شده بود که رئیس شهرداری موقعی که در جشن افتتاح مجسمه شاه در میدان دانشگاه صحبت می‌کرد می‌گفت این مجسمه را در اینجا نصب کردیم تا هر روز مردم معبود حقیقی را از نزدیک ببینند.

این تبلیغات مضره اثر خود را در همه جا کرده و حتی در مجلس

شورای ملی نیز بین و کلا رقابت انداخته بود و يك نمونه از نطق یکی از و کلا را که در روز تفسیر یکی از مواد قانون ادا شده و زائیده آن محیط مسموم و فاسد بود می‌خوانم: (در مقابل نعمت حیات و سعادت ابدی که از طرف ذات اقدس اعلی حضرت همایون شاهنشاهی نسبت به ملت ایران اعطا شده، هر قدر ملت ایران بخواهد فداکاری بکند به‌عشری از اعشار آن نائل نخواهد شد. ایران محل پرورش نواغ بود و صفحات تاریخ شاهد این مدعاست و لکن از روز پیدایش ایران و از روز سکونت ملت ایران در ایران تا کنون يك نابغه پیدا نشده است که بتواند با اعلی حضرت همایون شاهنشاهی برابری کند (و کلا صحیح است) زیرا هر يك از نواغ چه از سلاطین در هر عصری از اعصار که پیدا شدند آنها دارای خصوصیات مخصوصی بودند ولی شخص اعلی حضرت پهلوی...^۱ ... که نه تنها نظیر نداشته بلکه در روی کره زمین نیز نظیر نداشته، کدام نابغه در دنیا پیدا شد که جامع جمیع صفات باشد و در آن واحد هم نبوغ لشکری هم سیاسی و هم آنچه که يك جامعه احتیاج به آن برای ترقی داشته باشد تمام در وجود يك نفر جمع باشد (صحیح است) در کدام کشور و کدام تاریخ نوشت که يك نابغه این قسم جامع کمالات باشد که تمام متخصصین در هر فنی اذعان دارند که شخص اعلی حضرت در آن قسمت از او متخصصتر است خواه ایرانی و خواه اروپائی.

در بحبوحه همین تبلیغات و دادن سند بندگی و غلامی بود که یکی از سر لشکرهای ملاک روزی نزد شاه سابق رفت و گفت (قربان اعلی حضرت که اینگونه به این مردم حیات و نعمت داده‌اید و کاردنیوی آنها را آسان فرمودید، لطفی بفرمائید، برای اینکه آخرت آنها نیز تأمین شود دینی و شریعتی نیز از خود وضع کنید و بیاورید که مردم از بابت آن دنیا نیز آسوده خاطر باشند و به این مردم نعمت از همه جهت تکمیل شده باشد). حال از شما می‌پرسم آیا این کتاب مجموعه

سخنرانی پرورش افکار خطرناکتر از سم آمپول احمدی نبود آیاوز را و کلا و رؤسا و آنهایی که در این تبلیغات و در این دعوت مردم به غلامی شرکت داشتند بامیل خود و اراده آزاده خود دخالت نکرده اند؟ آیا شاه سابع عربی می دانست که «ضربه الرضا فی ثالث الاسفند» را به وزیر خارجه یاد بدهد یا شعر گلستان را در حفظ داشت یا شاعر بود که به وزیر خود تکلیف کند آن [شعر] را آن قسم تغییر بدهد؟ البته شاه از نتیجه این اعمال خشنود بود زیرا می دید نقشه غلامی مردم ایران را خوب عملی می کند ولی آن ابتکارات مخصوص خود ما بود. یعنی در نتیجه میل و اراده خود ما بود پس ما مسئول اعمال خود هستیم و نمی توانیم استناد به این کنیم که قدرت شاه ما را و ادار به ارتکاب اعمال خلاف قانون و اخلاق و مصلحت عمومی می کرد. این تبلیغات و عملیاتی که به ظاهر صورت خدمتگزاری داشت بجای آنکه مفید واقع شود مضر واقع گردید زیرا مردم نمی دانستند این تبلیغات را روی سخنرانی باور کنند یا اعمالی را که در خارج از شاه و شاهپورها و وزراء و عمال دولت بطور کلی می دیدند که تماماً مخالف آن چیزی بود که گفته و وعظ می شد. سخنرانی های سیار درست کردند به ولایات نماینده فرستادند این تبلیغات فاسد را در همه جا پراکنده کردند. خوشبختانه بجای اینکه روح آزادی و احترام فرد در جامعه را بکشد در باطن آنرا تقویت می نمود، بتدریج در باطن افکار ناراضی ها را بیشتر تهییج می کرد و مردم احساس خطر از این تبلیغات مضره می کردند، این وسیله ظالمانه حاضر کردن افکار برای قبول غلامی و مکانیزه شدن نیز به وضعیت منتهی نگردید.

قشون و شهربانی:

قشون: در هر حکومتی وقتی بخواهند احساسات و افکار عمومی را خفه کنند قدرت زور خود را به دو وسیله بروز می دهند. یکی قشون است و دیگری شهربانی، حکومت استبدادی تزاری روسیه که

قرن‌ها ملت روس را در زیر فشار خود قرار داده بودند^۱ اتکاء داشت.

اول قشون - دوم شهربانی

حکومت دیکتاتوری ایران هم که از هر حکومت استبدادی یک قسمتی را تقلید می‌کرد از دولت تزاری روسیه نیز در این قسمت تقلید کامل کرد و قشون را تحت اختیار خود گرفت. و حتی رئیس شهربانی نیز از ابتدای تسلط دیکتاتور از نظامی‌ها انتخاب می‌شد که کاملاً مطیع باشند.

عده‌ای از صاحبمنصب‌های مهم که در رأس قشون بودند مظهر و نماینده شاه بودند. بعضی از اینها پاکدامن ماندند ولی اغلب آلوده شدند و بفکر جمع‌آوری ملک و مال افتادند. با قشون بود که شاه روز اول تا به آخر آزادی خواهان و فکر آزادی را مرعوب و تهدید و خفه می‌کرد. در دست آن دستگاه غلام‌سازی این قشون قرار داشت رؤسای آن اغلب از غلامان بودند که دبسپلین نظامی را با قبول غلامی توأم کرده بودند و از این راه فایده هم بردند. شاه هم می‌دانست اغلب مأمورین قشونی او چند بسر مردم می‌آوردند ولی تعدیات آن‌ها را ندیده می‌گرفت زیرا به آنها احتیاج داشت.

در همان قشون و در عین اقتدار شاه سابق اشخاصی هم پیدا شدند که از رویه عادی خارج نشدند مثل سرتیپ شیانی، سرلشکر مرتضی خان یزدان‌پناه، سرتیپ کوپال و آیرم، هر دو رئیس شهربانی شدند. سرتیپ آیرم قبول ارتکاب جنایات را نمود. اما سرتیپ کوپال خودداری کرد. شاه اگر می‌خواست مجبور کند سرتیپ کوپال را هم مجبور می‌کرد. پس ادعای اجبار غلط است. آن حکومت و آن شاه اشخاص خود را جستجو می‌کردند و به آسانی هم آنها را می‌یافتند هر کس که رنگ رژیم را بخود می‌گرفت مقرب می‌شد. به مقامات عالی می‌رسید و هر کس نمی‌گرفت یا کنار می‌رفت یا به کارهای عادی گماشته می‌شد. درگاهی و آیرم و مختاری‌غلامی شاه را قبول کردند

و لذا مثل غلام اوامر را اجرا می کردند.
 شهربانی: چون برای غلام کردن يك مملکت باید فشار را به اعلی درجه رساند بدیهی بود چون عامل مهم این فشار شهربانی بود که با مردم تماس داشت. شهربانی می بایستی تحت نظر رئیس حکومت باشد. شاه به شهربانی قدرت و اختیار مافوق تصور داده بود و با اینکه میدانست مأمورین شهربانی از این قدرت سوءاستفاده می کنند معذک ندیده می گرفت، زیرا شهربانی حافظ جان و مال شاه بود و حفظ جان و مال شاه ارزش داشت که هر کاری را شهربانی نسبت به افراد می خواست بکند.

اگر حقیقت را بخواهیم بگوییم بعد از شاه شخص دوم در مملکت رئیس شهربانی بود.
 هر قدر رژیم استبدادی سخت تر می شد نزدیکی شاه و نظمیة حتمی تر و لازم تر بنظر می آمد. زیرا دیگر شاه مردم را از دست داده بود.

موقعی که آقای صدر وزیر عدلیه بود پرونده در شهربانی برای آقای عباس آریا خواستند درست کنند و کسی را وادار کردند نسبتی به آریا بدهد. وزارت عدلیه مقاومت و باشهربانی مخالفت کرد. بالنتیجه بین شهربانی و عدلیه اختلاف دست داد. در دفتر مخصوص شاه کمیسیونی تشکیل شد وزیر عدلیه را هم آنجا خواستند ولی در آن جلسه صحت اظهارات مفتری ثابت نشد. در آن روز شاه به آقای صدر وزیر عدلیه می گوید: «نظمیه یعنی من» شاه می دانست به روسای نظمیه بندگان حضرت اجل می گویند و عمدآسکوت می کرد. در حالی که اگر می شنید به وزیری بالاتر از جناب می گویند، متنفر می شد. این برای آن بود که حضرت اجلها در جامعه مثل شیر باشند ولی مردم بگویند آن شیر چه شیری است که این شیرها پیش او مثل موش هستند!

خلاصه مهمترین عامل برانداختن آزادی و خفه کردن و مرعوب ساختن مردم و مهم ترین چرخ دستگاه غلامسازی شهربانی بود.

زندان شهربانی محلی بود که خاطرات آشفته دیکتاتور را همیشه تسکین می‌داد. شهربانی هم برای اجرای آن نیات ناچار بود عواملی داشته باشد.

همانطوریکه شاه رئیس شهربانی خود را جستجو می‌کرد، رئیس شهربانی هم می‌بایستی عوامل خود را جستجو کند. پس شما تعجب نکنید وقتی می‌بینید عربشاهی و مقدادی در تمام مدت در رأس کارهای حساس قرار داشتند، آنها قبول کرده بودند که آن نوع خدمات را انجام دهند.

یکی از کارهای مهم شهربانی کشتن آزادیخواهان یا اشخاص مهم و کسانی بود که شاه مایل به زنده بودن آنها نبود. از قبیل مرحوم مدرس و فرخی، و سردار اسعد و غیره و همین شهربانی است که مرتکب جنایت کشتن مدرس بزرگترین رجل سیاسی ایران و پیشوای آزادی شده است.

اینجاست که به موضوع احمدی بر می‌گردیم. سرلشکر آیرم در جستجو بود که مرد این کار را پیدا کند همانطوری که آن حکومت در پیدا کردن قره‌نوکرهای مخصوص شاهکار به‌خرج می‌داد، مثلاً برای ریاست ادارات املاک اختصاصی و محاکم مخصوص نظامی و کشوری شقی‌ترین اشخاص را می‌جستند. شهربانی هم در قسمت خود برای کارهای حساس سعی می‌کرد سنگدل‌ترین اشخاص را پیدا کند و بخوبی هم موفق می‌شد.

آیرم و احمدی به‌همین قاعده زود یکدیگر را پیدا کردند.

آیرم می‌دانست این ظاهر خاموش و آرام و صورت عابدنما اگر به این کار تن دهد بهترین شخص است. زیرا در زیر پرده ریا و تظاهر به تقدس بزرگترین جنایات را می‌تواند مرتکب شود.

احمدی می‌گوید: مردی است مسلمان با خدا اگر اسلام فقط به رکوع و سجود و خواندن دعا و چرخاندن تسبیح است احمدی راست می‌گوید مسلمان با خداست. زیرا همیشه تظاهر به خواندن نماز و کتاب

دعا می کرد. دکتر منوچهری از اطباء شهربانی است. می گوید: اگر کسی به کتاب احمدی دست می زد بعنوان اینکه دستش نجس است مورد مواخذه احمدی قرار می گرفت.

احمدی صبح های جمعه همیشه به حضرت عبدالعظیم می رفته، اهل محل احمدی برای او کرامت قائل بودند و معتقد بودند او صاحب کشف و کرامت است. اما نمی دانستند صاحب کشف و کرامت در کشتن اشخاص بوسیله آمپول سم یا هوا است. در شب های احیاء ماه رمضان اهل محل به خانه احمدی می آمدند و احمدی قرآن سر می گرفت و مراسم احیاء را تا صبح بجا می آورد و تا صبح بك یا الله می گفت و اهل محل هم از او تقلید می کردند.

اطمینان داشته باشید وقتی که آمپول سم را می زد بسم الله تعالی واللهم صلی علی محمد و آل محمد استغفر الله ربی و اتوب الیه می گفت:

حالا که خود احمدی مدعی اجبار نیست. آیا می توانیم بگوئیم مجبور بوده؟ خیر او اینکار را قبول کرده، چه شد دکتر چهارزی موقعی که تکلیف دادن تصدیق به او کردند زیر بار نرفت که طبق دلخواه شهربانی بنویسد؟ چرا دکتر خروش و سایر دکترها این قبیل مأموریتها را قبول نکردند؟ الان دوسیه قتل از باب کیخسرو نزد مستنطق است که احمدی در آن شرکت دارد دوسیه قتل مرحوم تیمور تاش در دایره استنطاق است که اشخاصی شهادت داده اند احمدی او را مسموم نموده است و يك نفر هم دیده است. احمدی قبول این مأموریتها را کرده در رد این تکلیف اراده آزاد مثل دیگران داشته، مسئول این اعمال است همان طوری که تمام جنایتکاران دوره بیست ساله روی همین اصل مسئول می باشند.

پهلوی مسئول اعمال خودش می باشد ولی عمال او مسئول اعمال خودشان. هیچوقت این دو حساب را نباید مخلوط کرد. اصل عدم مسئولیت نه قانوناً پسندیده است نه انصافاً و وجداناً. تمام آنهایی که برای غلام ساختن ملت ایران کمک به اجرای

نقشه کرده‌اند در مقابل قانون و تاریخ و افکار عمومی مسئول‌اند. آنهایی که در آن دوره از آن دستگاه غلام‌سازی متنعم می‌شدند و شریک آن بودند، اکنون باید در ضرر هم سهیم باشند، تا بعداً معلوم شود در این کشور مسئولیتی وجود دارد و رفتن زیر لوای قلدرها اگر روزی مایه افتخار و تقرب و کسب مال و جاه و جلال است روزی هم موجب بدبختی و حقارت و شرمندگی و از دست دادن جان و مال است. امروز روز عبرت و پشیمانی آنهایی است که نقشه تبدیل ایران را به یک غلام‌خانه نقش بر آب می‌بینند باید هر کس در این نقشه وارد بود و برای اجرای آن کار کرده، بدسختی مجازات شود تا دیگر کسی سعی نکند ملت آزاد را بصورت غلام در آورد.

این محاکمه که الان مطرح است می‌گویند محاکمه رژیم گذشته نیست، اگر محاکمه رژیم نیست محاکمه بارزترین مظهر آن رژیم است که شهربانی باشد.

همانطوری که آن شاه گفته بود نظمیه یعنی من، اینک هم باید گفت محاکمه مأمورین نظمیه یعنی محاکمه آن شاه، و محاکمه عمال آن شاه، و محاکمه رژیم آن شاه، و محاکمه اعمال آن شاه، پس محاکمه رژیم است و ملت ایران علاقه دارد کلیه عملجات آن کارخانه غلام‌سازی بدانند که روزی همه برای محاکمه و مجازات دعوت خواهند شد.

این مجازات‌هایی که با آن شدت اعمال می‌شد تماماً برای مرعوب ساختن اشخاص گرفتن قوه فکر و مقاومت از آنها و شبیه‌ساختن انسان آزاد به ماشین مطیع بی‌روح بود و با آنکه بوسیله آن قوه مقننه دست نشانده، هر نوع مجازاتی و قانونی که می‌خواستند وضع می‌نمودند. معذلتک به این قوانین خشن و سخت نیز قناعت نکرده قانون مجازات ایتالیای فاشیست را تقلید کرده بودند و آن را در نظر داشتند در ایران اجرا کنند.

خلاصه هر کس در آن دستگاه برخلاف قانون رفتار کرده خودش

مسئول عمل خودش می باشد و نبودن شاه یا دعوت نشدن دیگران را به محاکمه نمی تواند مأخذ عدم مسئولیت خود قرار دهد.

آن امین صلحی که پایش را رئیس املاک شاه در رودهن به فلک بسته بود مسئول است زیرا همان روز می توانست از خدمت دست بکشد، ولی چون می خواست حقوق بخور و نمیر خود را از دست ندهد، خود او بعد از کتک خوردن مجری او امر رئیس املاک اختصاصی شد. پس کسی او را مجبور نکرده بود.

آن وزیر عدلیه که دید رئیس محکمه صلح از رئیس املاک کتک خورد می توانست فوراً از کار استعفا بدهد و در خانه بنشیند ولی او بجای این کار تفسیر اصل ۸۲ متمم قانون اساسی را به مجلس برد برای اینکه جوانی را به انتظار وزارت بسر برده بود و نمی خواست مقام وزارت را از دست بدهد در اینجا به من ایراد نکنید که از گذشتگان بدمی گویم این انتقاد است. این بحث از لحاظ مسئولیت باید بشود، اشخاصی که ما ذکر می کنیم بعضی ها در خارج از وظیفه مردان خوب و نیکو کاری بودند و عده زیادی مدیون دوستی آنها هستند مثلاً مرحوم داور مردی بود پا کدامن، در موقع خود کشی یک خانه کوچک داشت و مقداری زیاد قرض. هیچ کس نمی تواند مدعی شود او دیناری فایده برد. و مردی جدی و کاری هم بود. ولی هیچکس هم نمی تواند منکر شود که او به شاه وقت تسلیم شده و قانون اساسی و قوه قضائیه را در اختیار شاه گذاشته بود. و بدست او آن حکومت با صورت قانون هر کاری می خواست می کرد. او می توانست اولین روزی که شاه به او تکلیف خلاف قانون کرده بود استعفاء بدهد ولی چون نکرده معلوم می شود برای همکاری با آن حکومت و آن رژیم حاضر و آماده بود. در هر اداره آن عضوی که عمل خلاف قانون را مرتکب می شد می توانست نشود هر وزیر یا وکیل یا قاضی یا عضو اداره یا به خاطر حفظ مقام و حجاب اعمال خلاف قانون را مرتکب می شد یا بواسطه فکر کوچک و ضعف نفس زیرا فکر می کرد ممکن است اگر در آخر

ماه مواجش نرسد دچار پریشانی شود. همین فکر کوچک و کوتاه خیلی‌ها را ز جاده شرافت بیرون برد. آن عضو اداره که خلاف قانون عمل می‌کرد به انتظار و توقع آن می‌کرد که بزودی يك درجه بالاتر برود و معاون رئیس خود بشود. آن رئیس به عشق مدیر کل شدن هر کاری را که می‌گفتند می‌کرد. آن مدیر کل هم تصور می‌کرد با اجرای او امر زودتر می‌شود به مسند وزارت رسید. وزیر هم می‌خواست خود را صمیمی و مطیع و غلام نشان دهد تا همیشه در آن مقام باقی بماند و بلکه زودتر هم به مسند ریاست وزرا برسد.

آن وکیل مجلسی که شاه را متخصص در همه علوم می‌خواند و حتی از متخصص اروپائی متخصص‌تر می‌پنداشت مگر نمی‌دانست دروغ می‌گوید. اگر شاه چنین مقام علمی داشت پس هزاران متخصص اروپائی در ایران چه میکرد؟ آن وکیل و آن وکلا به يك قیام و قعود هر چه حکومت می‌خواست تصویب می‌کردند. حتی سلب مصونیت همکاران خود را فقط برای اینکه حکومت بداند آنها ماشینی شده‌اند و خواص روحی و دماغی را از دست داده‌اند و به دلیل آنکه می‌خواستند همیشه روی آن کرسی بنشینند.

اگر آنها از کرسی مجلس با حقوق آن می‌خواستند صرف نظر کنند ناچار نبودند به ساز آن حکومت برقصند. چون خودشان نمی‌خواستند از آن موقعیت صرف نظر کنند.

لذا به میل و اراده خود قبول کرده بودند که آنچه باشند. وقتی به شهر بانی نگاه کنیم می‌بینیم همین قاعده و سبک آنجا هم وجود داشت. سربهر و پاسیار اوامر حضرت اجل را کور کورانه اطاعت می‌کردند برای اینکه شاید اقبال روزی یاری کند آنها نیز به درجه حضرت اجلی برسند، حضرت اجل‌ها نیز چون مستقیماً باشاه مربوط بودند و مقامشان از همه بالاتر بود برای اینکه مقام خود را حفظ کنند مرتکب اعمال خلاف قانون و اوامر دیکتاتور می‌شدند. اگر

نمی‌خواستند آلت اجرای اوامر باشند از کار کناره‌گیری می‌کردند. آن رئیس شهرداری که از وجوه بلدیّه سیصد میلیون خرج ساختمانهای اختصاصی شاه می‌کرد، عمارات بلدیّه را به کمتر از عشر قیمت به شاه واگذار می‌کرد. زمینهای کافه شهرداری را متری هفت ریال برای فروختن به شاه تقدیم می‌نمود آب شهر تهران را در تابستان به فرح آباد می‌برد و مردم را از تشنگی می‌سوزاند تا بادمجان‌های اختصاصی بی‌آب نمانند و ثابت می‌کرد ارزش بادنجان زیادتر از فرد ایرانی است. میدانست کارهای بدی می‌کند. اما برای این می‌کرد که مشمول مراحم گردد و از شهرداری به وزارت برسد آنها اگر از مقام و جاه و جلال و نفع می‌خواستند چشم‌پوشند و به لقمه نانی در گوشه قانع باشند مرتکب این اعمال نمی‌شدند. لذا، مجبور نبودند که چنین کاری را قبول کنند یا اگر امر خلاف قانونی به آنها می‌شد می‌توانستند از خدمت استعفا بدهند. پس همه با میل و اراده آزاد حتی به رغبت و شوق اینگونه مقامات را حسن استقبال می‌کردند.

زن رئیس اداره املاک اختصاصی که غاز نر به زارعین می‌داد و نتایج آن را از زارع همه ساله مطالبه می‌کرد و متقاعد نمی‌شد غاز نر بچه نمی‌کند یا می‌دانست که زارع را ماهی پانزده روز با شلاق به بیگاری بردن خلاف انصاف و قانون و وجدان است یا بچه‌ها و مردها و زنها را برای کارکردن در کارخانه‌های اختصاصی از شهرهای مختلف ایران بوسیلهٔ امنیه و شهربانی کوچ می‌داد و هزار هزار از آنها از فشار کار و کم‌غذائی یا آب و هوای بد می‌مردند، می‌دانست يك عمل وحشیگری انجام می‌دهد که در دنیای امروز بی‌سابقه است و وحشی‌ترین اقوام هم از این کارها نمی‌کنند ولی او این کارها را برای نفع خودش و انجام خدمت و جلب رضایت می‌کرد و می‌توانست نکند لذا او هم مسئول است.

آن وزیر طرقي که سالی چندین میلیون تومان از بودجهٔ عمومی بعنوان قیمت خاک و شن املاک اختصاصی می‌داد و مهمانخانه‌ها و قصرها

و عمارات را از پول طرق می ساخت مگر نمی دانست کار خلاف قاعده می کند؟ چرا، دلش وزارت می خواست و برای خاطر مقام این کارها را می کرد و می توانست دست از خدمت بکشد.

آن وزیر بازرگانی که سالی مبلغ هنگفتی به حساب صادرات حزیر کارخانه چالوس به ادارهٔ املاک شاه می داد در صورتیکه میدانست حریری صادر نمی شود و اگر صادر شود چنان نفعی نمی کند برای چه این عمل را می کرد؟ جز برای حفظ مقام بود؟

یکی از وکلاء مجلس که اکنون هم از وکلاء دورهٔ چهاردهم است در یکی از محاکمات در حین دفاع بعد از واقعهٔ شهریور اظهار می کرد که بودجه سابق کشور ساختگی بوده، و حقیقت نداشت و منظور وزیر مالیه این بود که از حیث ارقام درآمد و مخارج بودجه را سال به سال بیشتر نشان دهد تا این نشانه بازرگی از ترقی کشور شاهنشاهی باشد.

آیا آن وزیری که چنین کاری را می کرد و آن وکلایی که این عمل خلاف واقع را تصویب می کردند مسئول نیستند و جز برای حفظ مقام و موقعیت تصور می کنید به جهت دیگری چنین عملی را مرتکب می شدند؟

آن وزیر مالیه که با تشکیلات اقتصادی مملکت را بیشتر بدان منظور تشکیل می داد که بتواند یلک جا و با قیمت عالی تمام محصول املاک اختصاصی را بخرد می دانست کار بدی می کند، اما برای خاطر یلک نفر این کار را مکرد و برای تقرب به آن شخص. پس امروز مسئول است که به ارادهٔ آزاد خود مرتکب امور خلاف قاعده شده است. آن صاحب منصب های نظامی که به مشهد برای محاکمه مرحوم اسدی رفتند اگر حکم اعدام او را نمی دادند چه می شد؟

آیا اگر هم حکم و دستور صدور حکم اعدام اسدی را داشتند ولی حکم اعدام نمی دادند جز این می شد که چند ماهی منتظر خدمت

بمانند؟

آن قضاتی که در عدلیه طبق نظریه شهر بانی اشخاص را بدون جهت محکوم می کردند آیا جز این بود که می ترسیدند مبادا چند ماهی بیکار شوند.

پس همه اینها با میل و اراده آزاد مرتکب تقصیر و گناه و جرم شده اند و اصل مسئولیت شامل همه آنها می باشد.

و ما امیدواریم روزی این لباس های رسمی را بپوشیم و باز در صف مدعی خصوصی برای محاکمه همه مسئولین دوره گذشته بنشینیم و از حقوق مردم ستم دیده ایران دفاع کنیم. این اشخاص روزی که قدرت داشتند به ما رحم نکردند پس نباید منتظر رحم و ارفاق از طرف قضات که امروز عامل اجرای عدالت در جامعه ما هستند باشیم. چون احمدی برای ریاکاری اغلب قرآن می خواند من حکم خداوند را در این آیه شریفه است تذکر می دهم تا او بداند. خداوند رحم و دلسوزی درباره مجرمین را نپی فرمود: قل سیر وافی الارض فانظر و اب کیف کان عاقبه المجرمین ولا تخزن علیهم ولا تکن فی ضیق مما یمکرون.

www.iran-archive.com

بخش ششم

www.iran-archive.com

رای دیوانعالی جنائی درباره متهمین قتل
فرخی یزدی، سردار اسعد بختیاری و دکتر تقی ارانی

ساعت ۲ بعد از ظهر روز گذشته دیوانعالی جنائی بدریاست آقای
ریاحی تشکیل یافته و بنا به تصمیم داد گاه مواد استنادیه در رأی محکمه
به شرح زیر خوانده شد:

- ماده ۲۸ - راجع به معاونت جرم.
- ماده ۲۹ - راجع به حکم محکمه درباره معاونین جرم.
- ماده ۴۵ مکرر - راجع به تعدد جرم.
- ماده ۱۷۰ - راجع به مجازات مرتکب قتل عمدی که اعدام است.
- ماده ۱۹۳ - راجع به عنف و زجر نسبت به کسی. متهم به سه سال
محکوم است.
- ماده ۲ الحاقی - اگر کسی مرتکب چند عمل شود که همه جرم
باشند حداکثر مجازات اجرا خواهد شد.

خلاصه رای داد گاه

پس از قرائت مواد استنادیه خلاصه رأی داد گاه خوانده شد و
به وکلای مدافع و مدعیان خصوصی و متهمین اطلاع داده شد.
بنظر داد گاه، بزه پزشک احمد احمدی بشرح ذیل است:
قتل عمدی مرحوم فرخی و مرحوم جعفر قلی سردار اسعد محرز
و بنا به ماده ۱۷۰ قانون مجازات عمومی محکوم به اعدام است.
مختار

از جهت معاونت در قتل فرخی و از جهت بازداشت دو نفر پاسبان عملش محرز است.

۱ - برای معاونت در قتل فرخی مشمول مواد ۲۸ و ۲۹ ناظر به ماده ۱۷۰

۲ - برای بازداشت غیر قانونی مشمول ماده ۱۹۳ با اجازه ماده ۴۵ نسبت به معاونت در قتل محکوم بنده سال زندانی با کار نسبت به بازداشت غیر قانونی محکوم به دو سال و نیم زندانی با کار است که اشد مجازات در باره او اجرا می شود.

نیرومند

از جهت معاونت در قتل فرخی و ارتکاب به قتل عمدی مرحوم خان بابا اسعد و بازداشت دو نفر پاسبان بدون مجوز قانونی عملش مشمول مواد ۲۸ و ۲۹ می شود و از جهت قتل خان بابا اسعد مشمول ماده ۱۷۰ و از جهت بازداشت پاسبان مشمول ۱۹۳ و به اکثریت آراء به شرح ذیل محکوم است:

- ۱ - نسبت به معاونت در قتل محکوم بنده سال زندانی با کار.
- ۲ - از جهت قتل خان بابا اسعد محکوم به زندانی ابد.
- ۳ - نسبت به بازداشت پاسبانها محکوم به دو سال و نیم زندانی میشود و حداکثر مجازات در باره او اجرا می گردد.

راسخ:

بزه راسخ از جهت معاونت در قتل مرحوم سردار اسعد محرز و عملش مشمول مواد ۱۸ و ۲۸ می باشد و محکوم به شش سال زندانی با کار است.

www.iran-archive.com

www.iran-archive.com

مصاحبه با دکتر جلال عبده

سوم شهریور ۱۳۲۰ بنده دادستان دیوان کیفر بودم، در این موقع بعد از رضاشاه و آزادی زندانیان عبده‌یی از دوستان خود من که جزو ۵۳ نفر بودند و به یکی از آنها خیلی احترام داشتم، که همین امسال فوت شد، دکتر رضارادمنش، که با هم بودیم، او نزد من آمد و شمه‌ای از جنایاتی که در دوران رضاشاه شده بود، شرح داد.

رفقای دیگر آمدند و در این امر شریک بودند و تأیید کردند که هم‌قتل‌هایی در زندان واقع شده و هم‌شکنجه‌هایی به پاره‌ای از متهمان داده شده و هم توقیف‌های بیجایی.

در اینجا بود که من برای خود احساس وظیفه‌یی کردم، در آن موقع شاید بهترین راه برای مبارزه با دیکتاتوری این بود که ما کسانی را که مباشر این جنایات بودند تعقیب بکنیم، البته باید عرض بکنم که خوشبختانه در کابینه فروغی، کابینه‌یی که در شهریور تشکیل شد، «مجید آهی» وزیر دادگستری بود، خود او از کسانی بود که ماههایی را در زندان رضاشاه گذرانده بود، با ایشان مشورت کردم و ایشان نظر اینجانب را در این امر تأیید کردند، بنده شروع کردم به تحقیقات. از جمله کسانی که به عنوان بازپرس برای اینکار در نظر گرفتیم و انصافاً وظایفش را به

نحو احسن انجام داد سلطانزاده است، قسمت عمده تحقیقات ما را سلطانزاده انجام داد، خوشبختانه او زنده است. وی بازپرس اول دیوان کیفر بود و مرد بسیار لایق و شایسته‌ای است.

ما شروع کردیم به تحقیقات، بازپرس عده‌ای از مأموران شهربانی را با موافقت اینجانب توقیف کرد. از جمله کسانی که توقیف شدند عرشاهی رئیس آگاهی، جوانشیر در کار آگاهی، سرهنگ و قارر رئیس شهربانی خراسان، بمناسبت شهادت مدرس، سرهنگ نوایی رئیس شهربانی خراسان، باز بمناسبت اینکه موجبات قتل اسدی را فراهم کرده بود در مشهد، سرهنگ راسخ رئیس زندان.

تحقیقات ما ادامه یافت و به بنده خبر دادند که مختاری به کرمانشاه رفته و از آنجا با کمک خانواده معروفی از سرحد ایران و عراق در مقام فرار است، بخاطرم می‌آید که خود من رفتم به شهربانی نزد ادیب السلطنه که رئیس شهربانی وقت بود و دستور توقیف مختاری را دادم، ما موفق شدیم مختاری را که رئیس کل شهربانی بود و تمام این جنایات بدست او انجام می‌شد، تسوقیف بکنیم، و این توفیق بزرگی بود و خوشبختانه قبل از اینکه بنده دستور تسوقیف او را بدهم موافقت وزیر کشور وقت یعنی شاهزاده امان‌الله میرزا (جهانبانی) را که او هم در زندان رضاشاه بود، جلب کردم.

بنابراین از این جهت هیچ نگرانی نداشتیم و تحقیقات ادامه پیدا کرد با چند بازپرس از جمله ایشان (سلطانزاده)، رزاقی، دادیارهایی مثل حبیب‌اله معظمی، علی‌اصغر شریف که شاید هنوز زنده باشد، بنده از ایشان خواهش کردم که تمام وقتشان را روی این کار بگذارند، و دنبال يك سرنخی می‌گشتیم، سرنخ باین ترتیب پیدا شد که يك روزی آقای نصرت‌الله امینی (که نزدیک ما منزل دارد) شهردار بود زمان دکترومصدق، از قول مرحوم ارسلان خلعتبری و کیل دادگستری بمن

گفت که موقعی که نصرت الدوله فیروز رادر زندان سمنان بر حسب دستور رضاشاه کشتند،

«کشاورز صدر» عضو جبهه ملی، در سمنان دادستان بود و از جزئیات امر مطلع است، بنده خیلی کنجکاو شدم، از آقای امینی خواهش کردم ملاقاتی باهم داشته باشیم و ایشان هم تأیید کردند، تلفن کردم به آقای کشاورز صدر، و کشاورز صدر ابتدا کمی ناراحت شد ولی بعداً تا آنجائی که می توانست ما را، مخصوصاً باز پرس سلطان زاده را که بیش از بنده اطلاع دارد (حتماً) برای اینکه او وارد جریانات بوده، در جریان گذاشت و ما بدین ترتیب متوجه شدیم که چند نفر از جمله نایب فولادی و عقیلی پور، در این جریان شرکت داشتند، و این عقیلی پور مفتاح کار ما شد، یعنی سلطان زاده توانست بدون آزار و شکنجه (در دستگاه ما آزار و شکنجه بی نبود). عقیلی پور اقرار کرد به کشتن نصرت الدوله به کمک شرکایی که داشته، و ضمناً به ما گفت که سایر قتل هایی که واقع شده، مخصوصاً قتل مرحوم مدرس در چه شرایطی واقع شد، این اقرار برای ما خیلی مهم بود، نه تنها از لحاظ قتل مرحوم نصرت الدوله (دنبال اینکار البته پرسش بود - مظفر فیروز که معاون قوام السلطنه بود)، ما بدین ترتیب توانستیم دنبال قتل های مختلفی که واقع شده برویم، و عاملان این قتل های مختلف را پیدا کنیم، علاوه بر این ما به مناسبت قضایای خراسان و قتل - بنظر من شهادت اسدی، برای اینکه واقعاً بی گناه بود - پاکروان استاندار خراسان را هم توقیف کردیم، دیوان کیفر آن موقع در محل فعلی (شیر و خورشید سرخ سابق) بود - پشت کاخ گلستان - یعنی عمارت وزارت خارجه سابق، و محاکمات اولین متهمان هم در سالن سابق وزارت خارجه به عمل آمد، وقتی وزارت خارجه به این محل جدید منتقل شد، بنده که يك دادستان دیوان کیفر تا اندازه ای مقتدری بودم - موفق شدم آنجا را برای دیوان کیفر بگیرم.

ما دیدیم که این کار را باید تمرکز بدهیم، ولی يك قسم از کارها در حدود

صلاحیت ما بود، يك قسمتی از کارها ممکن بود نتیجتاً به دیوان جنایی برود، دیوان کبفر می‌دانید که حکم اعدام نمی‌توانست بدهد.

بنده دیدم اگر ما الان این تمرکزی که پیدا کرده به هم بزنیم، موجب خواهد شد که قضایا لوٹ بشود، از این جهت دستور توقیف دکتر احمدی و دیگران را هم خود بنده دادم، یعنی قاتلان این سه نفر (فرخی یزدی - سردار اسعد بختیاری و دکتر ارانی) تمام اینهارا ما در دادستانی دیوان کبفر تمرکز دادیم، با علم به اینکه دکتر احمدی نتیجتاً محکومیت به اعدام خواهد داشت ولی دیدیم اگر غیر از این بکنیم ممکن است به اصل کار ضرر بخورد.

بنده بخاطر دارم که یکی از این حیاط‌های کوچکی که در پشت دیوان کبفر واقع شده بود، آنجا يك توقیفگاه مختصری داشتیم، در این توقیفگاه دکتر احمدی بود، سرهنگ و قار بود، يك شبی پاکروان هم می‌رسد، سرهنگ و قار آدمی بسود خیلی مسخره و شوخ، به پاکروان می‌گوید که ما اینجا رسممان این است که دکتر احمدی سحر اذان می‌گوید و باید همه پشت سر او صبح نماز بخوانیم، پاکروان هم باور می‌کند. البته می‌دانید که دکتر احمدی بسیار مراقب بود که نمازش ترك نشود، و روزه اش ترك نشود، تمام این کارها را انجام می‌داد، ولی آدم هم می‌کشت. به هر صورت دکتر احمدی هر شب اذان می‌گفت و پاکروان هم نمازش را مرتب می‌خواند (قبلاً هم می‌خواند نه اینکه منحصرأ در آن موقع این کار را بکند)، در هر صورت پرونده‌ها را ما جمع و جور کردیم و يك قسمتی از پرونده‌هایی که متهمش دکتر احمدی بود و قاتل معلوم بود، فرستادیم به دیوان جنایی - بعد از اینکه پرونده را تکمیل کردیم - از جمله همین قتل‌های مربوط به دکتر احمدی - آنهایی که قاتل معلوم نبود، یعنی چند نفر شرکت داشتند، از جمله قتل مرحوم مدرس، که من شخصاً خیالی علاقمند بودم، برای اینکه قبلاً ارادت خاصی با او می‌ورزیدم، بچه‌گی میرفتم، دوره چهارم به مجلس برای اینکه نطق مدرس را بشنوم،

انصافاً، فوت او ضایعه‌ای بود، در هر صورت ما نسبت به عسده‌ای از متهمان در دیوان کیفر خودمان عمل کردیم، یعنی آنهایی که مجازات آنها اعدام نبود، برای اینکه مثلاً فولادی، عقیلی پور و یک نفر دیگر در قتل نصرت الدوله شرکت داشتند، ولی معلوم نبود کدام یکی از اینها مباشرت کرده، کدام معاونت کرده، در مورد قتل مرحوم مدرس که ما علاقمند بودیم، خیلی کوشش کردیم که در این باره شخص متهم معلوم شود، ولی تا آنجا که بنده به خاطر دارم، دلایلی که ما داشتیم بر این کار، اولاً اظهارات سرهنگ نوایی بود، سرهنگ نوایی گفت: دوبار مختاری به من مأموریت داد که من مدرس را هلاک بکنم، ولی من تن به این کار ندادم، و می‌گفت که من وظیفه خودم را تعقیب جرم می‌دانستم نه ارتکاب جرم.

البته می‌دانید که نوایی در زندان آیفوس گرفت و مرد. و عربشاهی همینطور، در زندان مرد، ولی قضیه قتل مدرس را تا آنجا که بنده به خاطر می‌آید باین ترتیب می‌توانم، به عرضتان برسانم، بعد از آنکه سرهنگ نوایی کار نمی‌کند، نوایی را احضار می‌کنند و سرهنگ وقار مأمور خراسان میشود، ظاهراً نامه‌یی بعنوان سروان جهانسوزی تهیه میکنند مختاری به او دستور قتل مدرس را میدهد، مدرس اول در قسمت سرحدی خراسان بود، بعد از جریانات خراسان، واسدی (۱۳۱۶) در آن موقع اینها نگران می‌شوند، و خود سرهنگ نوایی گزارش می‌دهد که چون ایشان در سرحد هستند، حدود ۲۰ نفر نظامی از ایشان محافظت می‌کردند، حالا که نظامی‌ها را برداشتیم ممکن است بالاخره یک طوری مدرس را برابیند، بهتر نیست که به داخل ایران منتقل بشود؟ و ایشان را منتقل می‌کنند به کاشمر، و جهانسوزی مسلماً مأمور قتل بوده، جهانسوزی باینکه دو نفر در کار شرکت داشتند.

یسکی مستوفی و یکی خلاج، که یسکی از اینها را با خودش می‌آورد، رئیس شهربانی آنجا را که یک سروانی بوده (سروان اقتداری) که زیر بار قتل

مرحوم مدرس نمی‌رفته از آنجا برمی‌دارند و کفالت شهربانی کاشمیر را به حبیب مستوفی می‌سپارند، پاسبانهای مرحوم مدرس را برمی‌دارند، - او البته بعنوان بازرسی آمده بوده در نقاط مختلف خراسان - شب ۲۱ ماه رمضان - روز ۲۱ ماه رمضان خیال می‌کنم - ... این دو نفر حبیب مستوفی و خلیج مأمور می‌شوند بروند و سید را به قتل برسانند، اینها می‌روند، چون اقرار نکردند، برای ما این مطلب روشن نبود، ولی قرائن و دلایل کاملاً حاکی بود از اینکه مسلماً این دو نفر بعد از آنکه چای به سید داده بودند و سمی در آن ریخته بودند، سم ظاهراً کاری نکرده بود، شال سید را دور گردنش می‌پیچند و او را خفه می‌کنند، و روز بعد عده‌ای می‌روند و گزارش میدهند که سید چندی بوده که مریض بوده و به کسالت فوت شده، و حال آنکه مسلم بود که مدرس در آن موقع هیچ کسالتی نداشت و مسلماً بدست اینها کشته شده است. در هر صورت ما نسبت به بسیاری از جرائم در دیوان کیفر اقامه دعوا کردیم، آن موقع موسوی زاده رئیس دادگاه بود که بعداً زمان قوام السلطنه وزیر دادگستری شد، شما برای اینکه جزئیات این مقاله را ببینید، در روزنامه اطلاعات وقت، شماره ۲۱ مرداد به بعد را - ادعای نامہ دادستان - که خود بنده بعد از انقلاب رفتم و دیدم، مشروحاً ذکر شده است، محاکمه از مرداد ۲۱ به بعد شروع شد، این محاکمات مربوط به دیوان کیفر است چون محاکمات مربوط به دیوان جنایی بعد از ۱۳۲۲ مطرح شد.

بنده البته تقاضای اعدام نمی‌توانستم بکنم به مناسبت اینکه در این موارد هیچکدام قاتل به طور مشخص معین نبود، ولی تقاضای حبس دائم کردیم، شعبه اول دیوان کیفر متأسفانه در مورد قتل مرحوم مدرس رأی و دلایل ما را کافی ندانست، بنده فرجام خواستم، فرجام حکم برائت در مورد مدرس را نقض کردند و همان متهمان که داشتیم، یعنی جهانسوزی و خلیج و مستوفی و مختاری، البته بعنوان معاون قتل، محکوم شدند. و متأسفانه مختاری که مورد علاقه بالا بود، بعد از چندی مورد

عفو شاه وقت واقع شده بود، عده‌ببی هم زندانشان را گذراندند. ولی خوب برای بنده این احساس بود که يك انجام وظیفه کردم چون واقعاً محاکمه، يك محاکمه رژيم بود، یعنی محاکمه رژيم رضاشاه بود.

به خاطر می‌آید که من کاندید شدم از ته-ران و «نماینده پنجم» تهران شدم (در دوره چهاردهم): مصدق، سید محمد صادق طباطبائی، حسین پیرنیا (مؤتمن‌الملک)، سید رضا فیروز آبادی و وکیل پنجم هم اینجانب که در آن موقع ۲۹ سال بیشتر نداشتم، واقعاً در مقام تذکیر نفس نیستم. ولی آن موقع نه شاه را می‌شناختم، حتی حالا که گذشت، ولی شاه به وسایل مختلف (شاه سابق) خواست جلو ما را بگیرد، ولی خوشبختانه اول وزیر دادگستری کاملاً موافق بود، وقتی به مرحله محاکمه رسید، بهاء‌الملک قراگوزلو وزیر بود، خاطر می‌آید که يك روز بنده را خواست و گفت که شاه گفتند که حالا لازم نیست که راجع باین موضوع تبلیغات زیادی بکنید، شما که اقامه دعوا کردید. اقامه دعوا - وای بنده دو روز طول کشید - و کلاً تقریباً هفت یا هشت تا وکیل در این راه بودند.

اینها به مدافعات پرداختند، پیغامشان این بود که بنده دیگر لازم نیست جواب مدافعات و کلاً را بدهم، گفتیم برخلاف اصول محاکمات جزایی است. من وظیفه‌ام را اگر باشم انجام می‌دهم، اگر خیلی علاقه‌مند هستند ممکن است من استعفا بدهم و دیگری را به جای من بگذارند، خوشبختانه دیگر این کار را نکردند، ولی خوب در آن موقع شاه هنوز قدرت بعدی را پیدا نکرده بود و بنده توانستم محاکمه را به آخر برسانم، این محاکمه مشروحش در روزنامه‌ها چاپ شده است، دکتر احمدی و دیگران را هم فرستادیم به دیوان جنایی، و بنده از سال ۲۲ این کار را از دور دنبال می‌کردم و یکی از کسانی هم که ما تعقیب کردیم، قاتل بیمورتاش بود که الان جزئیات کار به خاطر می‌آید، شاید این کار هم به دیوان جنایی مراجعه شده باشد.

در هر صورت بنده يك ارضاء خاطرې دارم در زندگي و آن اين است
که يك موقع خيلى حساسي، تا اندازه‌يي با رژيم ديکتاتوري مبارزه کردم، برای
اینکه همیشه در زندگيم سعی کردم آزادمنشي را پيشه خودم قرار بدهم و از اين
عمل خودم هم پشيمان نيستم.

فهرست راهنما

- ۳۵۳ ، ۳۵۱
- احزاب سیاسی ، (تاریخ مختصر احزاب سیاسی) ، ۱۸ ، ۱۶۶
- احمدی، احمد (پزشک ، معروف به پزشک احمدی) ، تقریباً در بیشتر صفحات آمده است.
- ادیب السلطنه ، ۴۱۰
- اراک ، ۳۴
- ارانی ، دکتر تقی ، ۱۰ - ۱۲ ، ۲۷ -
- ۲۸ ، ۸۱ ، ۹۱ - ۹۶ - ۱۱۳ ، ۱۱۶ ، ۱۱۸ ، ۱۳۷ ، ۱۸۰ ، ۱۹۹ ، ۲۰۴ - ۲۰۸ ، ۲۰۹ ، ۲۱۳ - ۲۱۶ ، ۲۱۸ ، ۲۲۰ - ۲۲۴ ، ۲۲۶ - ۲۲۷ ، ۲۳۹ ، ۳۳۳ ، ۳۴۰ ، ۳۴۴ ، ۳۵۸ ، ۳۷۵ ، ۴۰۵ - ۴۰۶
- ارباب کیخسرو ، ۳۳۳ ، ۳۹۶
- اردغان (مجله) ، ۲۰۰۵
- اروپا ، ۲۷۰
- استالین ، ۹۸
- اسدی ، ۴۰۱ ، ۴۱۰ ، ۴۱۱
- اسعد ، (سردار اسعد بختیاری) ، در اسعد (سردار فاتح، برادر سردار اسعد بختیاری) ۳۲۱ بیشتر صفحات آمده است.
- اسعد ، جعفر قلیخان (سردار اسعد بختیاری) ، ۲۰ ، ۳۱ - ۳۲ ، ۶۱ - ۶۳ ، ۲۴۰ ، ۲۴۲ - ۲۴۴ ، ۲۴۸ ، ۲۵۶ ، ۳۰۹ - ۳۱۰ ، ۳۲۱ - ۳۲۳ ، ۳۲۶ ، ۳۲۹ ، ۳۳۱ ، ۳۳۳ ، ۳۳۵ -
- آ
- آرام ، سابق ، ۱۹۴
- آریا ، عباس ، ۳۹۴
- آزاد ، عبدالقدیر ، ۱۹۴
- آزبان یزدی ، (جلاد زندان) ، ۱۷۸ ، ۱۸۱ ، ۱۸۲
- آقابزرگ ، ۲۰ ، ۲۲
- آلمان ، ۱۷۲ ، ۱۹۹ ، ۲۰۰ ، ۲۰۱ - ۳۷۰ ، ۲۰۲
- آمریکا ، ۹۸
- آوانسیان ، اردشیر ، ۱۰۲ ، ۱۰۷ ، ۲۲۰ - ۲۲۱ ، ۲۳۲
- آهی، مجید ، ۴۰۹
- آیرم ، محمدحسین خان ، (سرلشگر ، رئیس کل تشکیلات) ، ۲۲ ، ۲۴ ، ۱۷۴ ، ۲۷۲ ، ۲۵۸ ، ۳۰۸ ، ۳۰۹ ، ۳۱۳ ، ۳۲۰ ، ۳۳۳ ، ۳۹۳ ، ۳۹۵
- آینده ، (مجله) ، ۲۰۵
- الف
- اباذر غفاری ، ۳۲۹
- ابراهیم ، (پدر فرخی یزدی) ، ۱۸۸
- ابراهیم آبادی ، حسن ۱۰۷
- ابراهیم بیگ ، محمد ، (سرپاسبان) ، ۳۷ - ۳۸ ، ۴۰ - ۴۱ ، ۴۳ ، ۵۵ ، ۶۵ ، ۲۷۵ ، ۲۷۶ ، ۲۷۸ - ۲۸۰ ، ۲۸۲ - ۲۸۳ ، ۲۸۸ ، ۲۹۵ ، ۱۳۰ - ۳۱۲ - ۳۴۰ ، ۳۴۱ - ۳۴۸ -

- امان‌قلی خان موسی ، ۳۲۱
 امیراعلم (دکتر) ، ۱۸ ، ۱۹
 ادینی نصرات‌اله ۴۱۰ - ۴۱۲
 انفرهیه ، خلیل ، ۳۶
 انقلاب آذر ، خلیل ، ۲۲۱
 انقلاب اکتبر ، ۱۶۵ - ۱۶۶
 انقلاب فرانسه ، ۳۶۰
 انقلاب مشروطه ۱۵۸ ، ۱۶۰
 انگلستان (بریتانیا) ۱۵۹ ، ۲۵۱ ، ۳۸۶
 ایتالیا ، ۳۷۰ ، ۳۷۲ ، ۳۹۷
 ایران ، در بیشتر صفحات آمده است
- ۳۳۷ ، ۳۴۰ - ۳۴۲ ، ۳۴۴ -
 ۳۴۵ ، ۳۴۸ - ۳۵۸ ، ۳۹۵
 اسعد ، خان‌بابا اسعد بختیاری ، ۲۱ ،
 ۸۱ ، ۱۰۰ ، ۱۱۳ ، ۱۱۸ - ۱۲۴ ،
 ۱۲۶ - ۱۳۳ ، ۱۳۶ - ۱۳۷ ، ۲۱۵ ،
 ۳۳۳ ، ۴۰۶
 اسعد ، سهراب (فرزند سردار اسعد
 بختیاری) ، ۲۳۷ ، ۲۴۴ - ۲۴۷ ،
 ۲۵۱ ، ۲۶۰ ، ۲۶۵ ، ۲۷۰ - ۲۷۱ ،
 ۲۷۵ ، ۳۲۹
 اسعد ، محمد ، (برادرخان بابا اسعد) ،
 ۱۲۶
 اسعد ، منوچهر ، ۲۴۳
 اسکندری ، سلیمان محسن ، ۲۱۴
 اسکندری ، عباس ، ۱۷ ، ۲۲ ، ۲۶
 اسماعیل ، (پاسبان) ، ۴۰ ، ۵۷ -
 ۵۸ ، ۲۲۷
 اسماعیل ، پهلوان ۳۱۰ - ۳۵۱
 اشباتیک دویو (مجله) ، ۳۸۵
 اصفهان ، ۲۴ ، ۲۶ ، ۳۰ ، ۵۷ ، ۷۱ ،
 ۷۲ ، ۲۹۶
 اصفهانی ، عبدالله ، (سازنده آرامگاه
 تیهورلنگک در سمرقند) ۳۲۵
 اطاق حهام (مقتل فرخی یزدی) ،
 ۱۸۷ ، ۱۹۰
 اطلاعات (روزنامه) ، ۷۷
 اعتدالیون (حزب) ، ۱۶۴
 اعتصام‌المالك ، ۲۰۵
 اعزازی ، نصرالله ، ۲۲۰
 اقتداری ، سروان ، ۴۱۳
 افشار (دکتر) ، ۲۰۵
 افصح ، شیخ حسین ، ۳۶ ، ۴۶
 اقاییدس ، خیامی نیشابوری (کتاب) ،
 ۲۰۴
 اللهیار صالح ، ۳۷۶
 الدوتی ، ضیاء ، ۲۲۰
 اماه‌زاده عبدالله ، ۲۰۸ - ۲۰۹
 امامی ، دکتر سید احمد ، ۲۲۰ ، ۲۲۴
- ب
 بابل ، ۱۹ ، ۲۵ ، ۳۱
 باغچه‌بان ، جبار ۲۰۹
 بانگ‌ملی ۲۰۱
 بختیاری (ایل) ۲۱ ، ۲۲
 بختیاری ، امیرحسین ۲۴۳
 بختیاری ، امیر منصور ۷۱ - ۷۳
 بختیاری ، حاج‌علیقلی ۳۱
 بختیاری ، سردار محترم ۷۳
 بختیاری ، علی‌وردان خان ۷۰ ، ۷۲
 بختیاری‌ها ۳۱۵ ، ۳۲۱
 بدایع‌سعدی (کتاب) ۲۰۳
 بردبار ، یاور ۱۸۷
 برلین = برلن ۱۷۲ ، ۱۹۹ - ۲۰۲
 ۲۰۵ ، ۲۱۶ ، ۲۲۶
 بریتانیا = انگلستان ۱۶۴ - ۱۶۶ ، ۱۷۱
 باوج ، عبدالکریم ۱۰۲ ، ۱۰۳ ، ۱۹۴
 ۲۲۲ ، ۲۳۲
 «بند» = دربند ۱۷۵
 بوآذری (ماه‌ور مخفی زندان) ۱۹۴
 بورین‌ها ۳۶۰
 بهاء‌المالك قراگوزلو ۴۱۵
 بهار (مجله) ۲۰۵
 بهار ، محمدتقی (ملك الشعرا) ۱۸ ،
 ۲۰ ، ۱۶۵
 بهراهی (رئیس دفتر رضاخان) ۲۰۲

۴۰۰ ، ۴۱۵
 تیهورتاش ۱۳ ، ۱۷ ، ۲۰ ، ۲۶ ، ۴۳ ،
 ۱۴۷ ، ۱۷۴ ، ۲۰۲ ، ۳۰۹ ، ۳۲۱ ،
 ۳۳۳ ، ۳۳۵ ، ۳۳۸ ، ۳۴۲ ، ۳۵۸ ،
 ۳۶۷ ، ۳۷۲ ، ۳۷۴ ، ۳۹۶ ، ۴۱۵ ،
 تیهورلنگک ۳۲۴ ، ۳۲۵

ث

ثابتی ، مسعود ۱۲۵

ج

ج - جوان ۱۵۷
 جلال دندانساز ۳۰۶
 جمالزاده ، سید محمدعلی ۲۰۰ ، ۲۰۱ ،
 ۲۰۳

جهشید ۱۶۳

جوانشیر ۴۱۰

جوزدانی ، رضا ۲۶

جهانبانی (امانالله میرزا) ۴۱۰

جهانبخش (دکتر) ۶۶ ، ۶۷ ، ۹۰

جهانسوزی ، سروان ۴۱۳

چ

چالوسی ۴۰۱

چکسلواکی ۲۰۲

چلییاناو ، رحیمخان ۱۶

چهررازی ، ابراهیم (پزشک قانونی)

۲۲۸ ، ۳۹۶

چهلستون ۲۰۲

ح

حائری ، ابوالقاسم ۳۷ ، ۲۷۴ ، ۲۷۵ ،

۳۳۸

حبشه ۳۷۰

حسن ابراهیم (پاسبان) ۲۲۸

حسن آقا (سرهنگک) ۳۸ ، ۵۳ ، ۵۴ ،

۵۸ ، ۲۹۰ ، ۳۵۰

حسن (فرزند علی - پاسبان) ۲۲۸ ،

بهرامی ، محمد ۱۰۶ ، ۲۲۱ ،
 بهزادی ، فتحالله ۹۱ ، ۹۲ ، ۱۸۱ ،

۱۸۲ ، ۱۸۶ ، ۱۸۷ ، ۱۸۸ ، ۱۹۰

بهمن ۱۶۳

بیت المقدس ۱۶۴

بیکن ، فرانسیس ۲۳۷

بیوراحمدی ، شکرالله ۳۲۱

پ

پادشاه سابق (رضاخان) ۱۴۰ ، ۱۴۱ ،

پاکروان ۳۴۷ ، ۴۱۱ - ۴۱۲

پسیکولوژی عهومی (کتاب) ۲۰۳

پرورش افکار (بنگاه وضع و خطابه)

۳۸۷ ، ۳۹۲

پرورشاهی ، ابراهیمی ۱۰۷

پژوه ، محمد ۲۳۱

پهپبی (شهر) ۳۲۹

پنجاه و سه نفر (کتاب) ۲۱ ، ۱۷۶ ،

۳۳۵ ، ۳۶۲ ، ۳۶۳

پنجاه و سه نفر (گروه) ۴۰۹

پوررضا ۳۳۰

پورهند ۱۲۳ ، ۱۲۶

پیکار (مجله چاپ آلمان) ۱۷۲

پیدمان (مجله) ۲۰۵

ت

تاریخ آرزو ۱۷

تخت فولاد (گورستان اصفهان) ۲۴ ،

۵۷ ، ۷۳ ، ۲۹۶

ترکیه ۳۷۲

تقی (پاسبان) ۲۹۱ ، ۲۹۲ ، ۳۵۰ ،

تقی خان ۲۷۹

تقیزاده ، سید حسن ۲۰۰ ، ۲۱۰ ،

تمدن ، محمدحسین ۲۱۳

تنگستان (قیام) ۱۶۸

تهران ۱۱ ، ۲۰ ، ۳۰ ، ۳۲ ، ۳۴ ،

۷۰ ، ۱۲۵ ، ۱۳۰ ، ۱۶۵ ، ۲۰۱ ،

۲۲۶ ، ۲۴۱ ، ۳۲۱ ، ۳۳۰ ، ۳۳۳ ،

- دانشور ، دکتر نورالله ۱۷
 داور ، علی اکبر (وزیر عدلیه) ۳۶۷ ،
 ۳۶۸ ، ۳۷۲ ، ۳۷۷ ، ۳۸۲ ، ۳۹۸
 درگاهی (سرتیپ) ۳۷۵ ، ۳۹۳
 دریاسالار فاتح ، علی ۳۳۹
 دستور دیبوخوی = وثوق الدوله ۱۶۸
 ده‌اوند ۳۷۹
 دهوکرانها ۱۶۲ - ۱۶۵
 دنیا ۲۰۲ ، ۲۰۵ ، ۲۰۶ ، ۲۰۸
 دوره عرفان و اصول مادی ۲۰۳
 دیبا ، عبدالحسین ۷۱ ، ۲۶۲ ، ۳۳۳
 دیوار چین ۱۷۱
 دیوان جزا ۳۳۰
 دیوان عالی جنائی ۲۸
 دیوانعالی کشور ۳۲۹
 دیوان فرخی یزدی ۱۵۹ ، ۱۷۴
 دیوسالار ، علی ۲۶۶ ، ۲۶۸
- ر
- ربیع ، حسین ۶۵
 ربیع ، تقی ۵۹
 رسائی ، مهدی ۲۲۰
 رادمنش ، رضا ۱۰۲ ، ۱۱۴ ، ۲۲۳ ،
 ۴۰۹
 راسخ ، سیده‌صطفی ، سرهنگ ، در
 بیشتر صفحات آمده است
 رشت ۲۰۱ ، ۳۷۶
 رحیبه ، آقاخان ۱۰۷
 رزاقی ۴۱۰
 رضاخان سردار سپه (رضاشاه) ۲۰ -
 ۲۱ ، ۲۷ ، ۱۶۹ ، ۱۷۲ ، ۱۷۵ ،
 ۱۹۹ ، ۲۰۱ ، ۲۰۸ ، ۲۱۰ ، ۲۱۲ ،
 ۲۱۳ ، ۲۵۴ ، ۲۷۲ ، ۳۸۰ ، ۳۸۶ ،
 ۳۹۱ ، ۳۹۲ ، ۳۸۹
 رضائی ، محمود ۹۴
 رضوی ، مرتضی ۱۰۱ ، ۱۰۶ ، ۲۲۰ ،
 ۳۳۲
- ۲۹۱ ، ۲۹۲
 حسین = ادیب‌السلطنه سمعی ۳۲۱
 حسین (پاسبان) ۳۸ ، ۶۰ ، ۳۰۴ ،
 ۳۰۵ ، ۳۱۸
 حسین بن علی (ع) ۳۳۴ ، ۳۳۵ ، ۳۳۷
 حسین بیگی ، حسن (پاسبان) ۱۰۳ -
 ۱۰۵ ، ۱۰۷ ، ۲۲۷
 حسینقلی خانی ۳۳۶
 حضرت عبدالعظیم ۳۹۶
 حقیقی ، عزیزالله ۳۸ ، ۳۹ ، ۴۱ ، ۵۲ ،
 ۵۹ ، ۶۰ ، ۶۳ ، ۲۹۴ ، ۲۹۵ ،
 ۳۰۴ ، ۳۱۱ ، ۳۱۲
 حکمت‌پور ۳۵۶
 حکمی ، علینقی ۲۲۱
- خ
- خامنه ، انور ۱۹۴
 خدایارخان ۳۶۸
 خراسان ۳۱ ، ۴۱۰ - ۴۱۴
 خروش ، محمد (رییس بیمارستان)
 ۴۶ ، ۲۶۷ ، ۲۷۱ ، ۲۷۴ ، ۳۳۸ ،
 ۳۳۹ ، ۳۹۶
 خزعلی ۳۳۳
 خلیج ۴۱۳ - ۴۱۴
 خلعتبری ، ارسلان ۱۰ - ۱۲ ، ۳۰۹ ،
 ۳۲۰ ، ۳۲۷ ، ۳۲۹ ، ۴۱۰
 خوزستان ۱۷
 خیابانی ، شیخ محمد ۱۶۸
 خیرالله ۳۶ ، ۳۷
 خیرخواه ، حسین ۱۹۴
- د
- دادسرای تهران ۲۰۳
 دادفر ، مصطفی ۱۲۵
 دارالفنون برلن ۲۰۰
 دارالفنون تهران ۱۹۹ ، ۲۱۶
 دانشکده پزشکی تهران ۱۹۹

- رودهن ۳۷۹ ، ۳۹۸ ، روس ۳۹۳
 روسیه تزاری ۱۶۴ ، ۱۶۶ ، ۲۰۱ ، ۳۵۲ ، ۳۹۰
 روزولت ۹۸
 رهبری ، کاظم ۱۹۴
 ری ۱۶۳
 ریاحی (ریاست دادگاه عالی جنایی) ۴۰۵ ، ۲۳۷
 ز
 زاهدی (فضل‌الله ، سرلشکر) ۲۰۱ ، ۲۰۲
 زکی ۳۶
 زندان بانوان ۱۸۸ ، ۱۹۰ ، ۱۹۱ ، ۱۹۲
 زندان بزرگ سبیری ۳۲۹
 زندیه ، حسین (پاسبان) ۱۰۳ ، ۱۰۶ ، ۲۲۸
 زندان قصر ۱۱ ، ۲۱ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۴۴ ، ۴۵ ، ۶۵ ، ۸۱ ، ۱۰۸ ، ۱۱۱ ، ۱۲۳ ، ۱۳۰ ، ۱۴۷ ، ۱۷۸ ، ۲۱۸ ، ۲۲۷ ، ۲۳۰ ، ۲۳۲ ، ۲۵۳ ، ۲۸۵ ، ۲۸۸ ، ۲۸۹ ، ۲۹۳ - ۲۹۵ ، ۳۰۱ ، ۳۳۰ ، ۳۳۳ ، ۳۴۰ ، ۳۴۴
 زندان مرکزی ۱۸۴
 زندان هوقت ۱۱ ، ۱۸۱ ، ۱۸۴ ، ۱۸۷ ، ۳۵۳ ، ۳۴۷ ، ۳۴۴
 ژ
 ژنو ۲۰۲
 ژولون ۱۰۶ ، ۲۲۲
 س
 ستاره (روزنامه) ۳۲۰
 سررهر ، محمد ۲۳۰
 سرتیپ‌پور (مدیر زندان) ۴۲ ، ۲۵۸ ، ۳۰۲ ، ۳۱۶ ، ۳۱۷
 سرتیپ‌خان بیوراحمدی ۳۲۱
 سرتیپ‌زاده ۴۶ ، ۴۸ ، ۵۱ ، ۵۲ ، ۲۶۰ ، ۲۵۹
 سردار اقبال ۳۲۱
 سردار سپه ۵۴ ، ۱۶۹ ، ۳۶۷ ، ۳۷۲
 سردار ظفر (پسران) ۳۲۱
 سردار فاتح ۲۰
 سردار هجرت ۷۱
 سرشار (وکیل عدلیه) ۳۷۹
 سعدی ۲۱۲
 سعید محسن ۳۹ ، ۳۰۴ ، ۳۰۵
 سلسله علوم دقیقه (کتاب) ۲۱۱
 سلطان جعفرخان ۴۰ ، ۴۱ ، ۵۵ ، ۵۶ ، ۲۸۳ ، ۲۸۴ ، ۲۸۶
 ۳۱۰ ، ۳۵۵
 سلطان‌زاده ۴۱۰ ، ۴۱۱
 سلطان متعم ۹۲
 سلمان فارسی ۳۲۹
 سلیمان بیغمبر ۲۳۸
 سمرقند ۳۲۴ ، ۳۲۵
 سمنان ۳۳۲
 سدیعی ، ادیب‌السلطنه ۲۰
 سوسیالیست‌ها ۳۶۸
 سوئدی‌ها ۲۲
 سهیلی (سرهنگ) ۱۹ ، ۲۰
 سیاسی ، میرزا علی‌خان ۷۷
 سیدخدا ۱۰۶
 سید فرهاد ۶۸
 سینکی ، مهدی علی ۹۲ ، ۹۴ ، ۱۸۶ ، ۱۸۸ ، ۱۹۱ ، ۱۹۲
 ش
 شاه‌بیاتی ، جلیل ۱۰۶ ، ۱۰۷
 شاه (رضاشاه ، رضاخان) ۸ ، ۱۷ -
 ۱۹ ، ۲۵ ، ۲۶ ، ۱۴۱ ، ۳۰۹ ، ۳۱۴ ، ۳۲۲ ، ۳۶۱ ، ۳۹۲ ، ۳۹۶ ، ۳۹۷ -
 ۴۰۱ ، ۴۰۹ ، ۴۱۱
 شاه ، محمد رضا ۳۱۵
 شاهپورها ۳۹۲

شرف (مدرسہ) ۱۹۹

شریف ، ابوالقاسم ۱۰۶

شریف ، علی اصغر ۴۱۰

شریف اہاہی (دکتر قانونی وقت) ۱۲۴،

۱۹۲

شریفی ، ابوالقاسم (پاسبان) ۲۲۷

شریفی ، حسین ۱۹۴

شفقت (کتاب) ۱۴۵

شمر بن ذی الجوشن ۳۳۴

شورش جنوب ۱۶۸

شوری ۱۷۱

شہربانی ۳۹۲ - ۳۹۷ ، ۳۹۹ ، ۴۰۰ ، ۴۰۱

۴۰۱

شہرداری (بلدیہ) ۴۰۰

شہر پور بیست ۱۱ ، ۱۲ ، ۳۶۳ ، ۳۷۶ ،

۳۰۹

شہسوار ۱۹

شیبانی (سرپاسبان) ۱۹۰ ، ۸۶

شیبانی ، عنایت اللہ ۹۴

شیخ (احیاء عالمک) ۱۸ - ۲۰

شیخ خزعل ۷۱

شیبانی (سرتیب) ۱۰۳ ، ۱۰۷ ، ۱۹۴ ،

شیراز ۲۱۱ ، ۲۱۲

ص

صاحب الزمان ۱۵۹

صادق (پاسبان) ۲۲۷

صادق پور ، علی ۲۲۱

صالحی ، محمد (سرپاسبان) ۲۲۷

صالحیان ، محمد ۳۹ ، ۴۱ ، ۴۴ ، ۶۰ -

۶۳ ، ۸۹ ، ۳۰۱ - ۳۰۵ ، ۳۱۱ ،

۳۱۲ ، ۳۱۸ - ۳۱۹ ، ۳۵۱ ، ۳۵۳ ،

۳۵۵

صدر جواد (وزیر عدلیہ) ۳۶۱ ، ۳۸۱ ،

۳۸۲

ض

ضیغم الدولہ قشقائی ۱۶۲ ، ۱۶۳

ط

طبری ، احسان ۱۰۶ ، ۱۹۴ ، ۲۲۱

طوفان ، روزنامہ ۱۶۹ ، ۱۷۰ ، ۱۷۴ ،

۱۸۳ ، ۲۱۵

طہماسبی (شاهزادہ ، معاون زندان)

۲۳۱

ع

عبدہ ، دکتر جلال ۸ ، ۴۰۹

عادری (سرہنگ ، معاون زندان)

، ۶۸ ، ۲۶۲ ، ۲۶۴ ، ۲۷۷ ، ۲۸۹ ،

۳۰۵ ، ۳۰۶ ، ۳۱۵ ، ۴۴۹

عباس (آزان) ۵۷ ، ۳۵۱

عباس خان (نایب سید عباس خان)

۲۵۸ - ۲۶۰

عباس شش انگشتی ۳۷۳

عبدالہ خان ۷۱ ، ۷۳

عدلیہ ۳۹۴ ، ۳۹۸

عراقی ۱۱ ، ۷۵ ، ۹۵ ، ۴۱۰

عربشاهی ۳۹۵

عزرائیل ۳۳۰ ، ۳۳۴ ، ۳۳۶ ، ۳۴۵

عزیز اللہ خان ۲۹۰

عشقی ، میرزادہ (مدیر روزنامہ قرن

بیستم) ۳۶۸

عطائی ، رشید ۲۲۷ ، ۲۲۸

عقبلی پور ۴۱۱ - ۴۱۳

علاوی ، بزرگ ۲۱

علی ۳۸ ، ۶۱ ، ۷۲

علی اصغر (پاسبان) ۲۲۷

علی حسین (گہا شتہ سردار سعد) ۲۵ ،

۳۶ ، ۴۵ ، ۴۷ ، ۲۰۵۳ ، ۲۶۱ ، ۲۶۳ -

۲۶۵ ، ۲۷۲ ، ۲۷۳ ، ۲۷۵

علی رضا ۳۴۹

علی محمد (آزان) ۴۱ ، ۳۷ ، ۳۰۵

علیمردان خان ۲۶۴ ، ۲۶۵ ، ۲۶۶

علیم الدولہ (رئیس بہداری شہربانی)

ک

- کاشانی ، زین العابدین ۱۰۳ ، ۱۰۷ ، ۲۲۷
 کاشانی ، سیدالقاسم ۴۱۵
 کاشمر ۴۱۳ - ۴۱۴
 کاهبخش ، عبدالصمد ۱۰۶ ، ۱۰۷ ، ۱۰۹
 کاهران ، عباسی ۲۶۲
 کاهران ، میرزا آقاخان ۲۶۴ ، ۲۹۶
 کاوه حداد ۱۷۷
 کاویانی برلن (مطبعه) ۲۰۰
 کتابچی ، رضا ۷۶ ، ۷۷
 کر بلا ۳۳۴ ، ۳۳۵ ، ۳۴۵ ، ۳۴۶
 کردها ۲۱
 کرمان ۳۱
 کرهانشاه ۴۱۰
 کریم آقا ۳۰ ، ۳۶۸
 کسروی ، احمد ۱۰ ، ۳۶۳ ، ۳۸۰ ، ۳۸۱
 کشاورز ۴۱۱
 کسوری ، مرتضی ۱۰ ، ۲۳۷
 کلهانسو ۳۶۷
 کاهر ۳۶ ، ۲۶۴ ، ۲۶۶ ، ۲۶۸
 کلهر ، عباس قبادیان ۲۶۱ ، ۲۶۲
 کویال (سرتیپ) ۳۹۳
 کودتای ۱۲۹۹ : ۱۶۸ ، ۳۶۵ ، ۳۷۷ ، ۳۸۹
 کوشش (روزنامه) ۱۷۲
 کوهی کرهانی ، حسین ۱۲
 کیخسرو ۱۶۳

گ

- گاليله ۹۷
 گرگان (دشت) ۱۸ ، ۳۷۶ ، ۳۷۹
 گرگانی ، فضل الله ۲۲۰
 گلستان سعدی (کتاب) ۳۹۲
 گلستان ، کاخ ۴۱۱
 گیلان ۲۰۱

۳۳۲ ، ۳۳۴ ، ۳۳۹

عمادی (بیاور) ۳۵ ، ۳۹ ، ۴۶ ، ۲۵۴ ، ۲۵۶ ، ۲۵۷ ، ۲۵۹ ، ۲۶۶ ، ۲۹۶ ، ۳۰۰

غ

غلامعلی (سریاسبان) ۲۲۷
 غیاثی ، عباس خان ۴۶

ف

- فاروقی ، محدود ۷۳
 فاشیسم ۹۷
 فاطمی ۳۳۴
 فقیهی ، نورالدین (سریاسبان) ۲۲۷
 فرامسونها ۱۵۸
 فرانسه ۳۷۹
 فرجای ، محمد ۱۹۴ ، ۲۲۰
 فرح آباد ۴۰۰
 فرخی بزدی ، محمد: در بیشتر صفحات آمده است
 فولادی (نایب) ۴۱۱ - ۴۱۳
 فروغی ، محمد علی ۳۶۷ ، ۳۷۲ ، ۴۰۹
 فروهر (وزیر هالیه) ۲۰۲
 فرهنگ معین ۳۷۹
 فیروزآبادی ، ۴۱۵
 فیروز (نصرت الدوله) ۳۷۳

ق

- قریشی ، حسین (دادستان تهران)
 قبادیان ، عباس ۳۶
 ۱۹۵
 قشون ۳۹۲ ، ۳۹۳
 قصر قاجار ۲۱۲
 قم ۷۲ ، ۷۵
 قوام السلطنه ۴۱۱ - ۴۱۲
 قوام الملك ۱۸ ، ۱۹ ، ۲۵
 قورخانه تهران ۲۰۲

ل

- ۲۲۳ ، ۳۳۳
 معظمی ، حبیب‌الله ۴۱۰
 مقدادی ۳۳۰ ، ۳۹۵
 مکی ، حسین ۲۵ ، ۱۷۴
 مکی نژاد ، تقی ۲۲۰ ، ۲۳۱
 مکی نژاد ، خلیل ۱۹۲ ، ۱۹۴
 ملا نصرالدین ۳۴۸
 ملک الشعراء بهار ۱۲۵
 ملک نژاد ، خلیل ۳۶ ، ۴۶ ، ۲۷۰ ،
 ۲۷۳
 ملکی ، خلیل ۱۰۶
 منصور ، جواد (وزیر طرق) ۳۶۲ ،
 ۳۸۱ - ۳۸۲
 منوچهری (دکتر) ۳۹۶
 مؤتمن‌الملک (میرزا حسین خان
 پیرنیا) ۳۷۲ ، ۳۷۴
 مورچه‌خوار ۷۲
 موسوی زاده ۴۱۴
 موسوی ، سید محمد (پاسبان) ۲۲۷
 مؤهنی ، علی اصغر ۳۳۷
 مهاجر ، قاسم ۱۹۴
 مهدی‌خان ، یاور (معاون زندان)
 ۲۸۷ ، ۲۶۶
 مهر (مجله) ۲۰۵
 مهربانی ۲۳۰
 میرزا رفیع ۲۹
 میرعبدالمطاب ، اسداف ۲۰۱
 میرزا کوچک‌خان جنگلی ۱۶۸
 میرزا رضاگردانی (عقداغی) ۱۵۹
- ن
 ناپلئون سوم ۳۶۰
 ناصرالدین‌شاه ۳۶۳ ، ۳۶۴
 نجات‌الله (پاسبان هشت) ۱۸۶ ، ۱۹۰ ،
 ۲۲۸
 نجفی ، جعفر ۴۱ ، ۳۱۱
 نصرت‌الدوله فیروز ۱۲ ، ۱۷ ، ۷۱ ،
 ۳۳۱ ، ۳۳۳ ، ۴۱۱ ، ۴۱۳
- لرها ۲۱
 له‌بتون (خانم) ۳۸۵ ، ۳۸۶
 لندن ۲۱۰
 لوید جرج ۳۶۷
 هازندران ۲۰ ، ۳۲۱ ، ۳۷۹
 مافی ، خیرالله ۴۶
 متحدین ۱۶۵
 متفقین ۱۶۵
 متمم ، سهر بهر ۱۸۷ ، ۱۸۸
 متینی ، احمد ۳۴۶
 محمد ۳۶
 محمد ابراهیم ۵۸ ، ۵۹ ، ۷۰
 محمدتقی خان ۲۵
 محمدحسن دیرزا ۲۵
 محمدعلی‌شاه قاجار ۱۶۳ ، ۱۶۴
 محمدعلی میرزا ۲۷
 مختار ، رکن‌الدین (سریاس دختراری)
 در بیشتر صفحات آمده است
 مدرس ، سیدحسن ۱۱ ، ۱۲ ، ۷۱ ،
 ۳۳۳ ، ۳۷۲ ، ۳۷۴ ، ۲۹۵ ، ۴۱۰ -
 ۴۱۴
 مرسالین (مدرسه) ۱۵۹
 مسجدالقصی ۱۶۴
 مسجد سیهسالار (مدرسه شهیدمطهری
 فعلی) ۳۷۵
 مستوفی ۴۱۳ - ۴۱۴
 مسکو ۱۷۱ ، ۱۷۲
 مسعودی ، عباس ۷۷
 مشروطه (انقلاب مشروطه) ۷۴ ،
 ۱۶۲ - ۱۶۴ ، ۳۴۳
 مشهد ۲۹ ، ۳۴ ، ۲۰۱ ، ۳۳۰ ، ۴۰۱
 دشبیرالدوله (میرزا حسن‌خان پیرنیا)
 ۳۷۲ ، ۳۷۴
 مصدق ، محمد ۳۶۸ ، ۳۷۲ ، ۳۷۴ ،
 ۴۱۰ ، ۴۱۵
 مطبوعه برلن ۲۰۴
 معاون ، حسین (دکتر) ۱۰۲ ، ۱۰۳ ،

۲۶۴ ، ۲۶۷ ، ۲۷۰ ، ۲۸۳ ، ۲۷۵
 وطن پرست ۲۷۰
 وقار سرهنگ ۴۱۰ - ۴۱۳
 ولیزاده ، حسین ۶۱
 ویلهام ۱۷۲

ه

هاشمی (دکتر زندان) ۴۸ ، ۹۴ ،
 ۱۰۳ ، ۱۲۳ ، ۱۸۲ ، ۱۸۷ ، ۱۸۸ ،
 ۱۹۱ ، ۱۹۲ ، ۲۲۳ ، ۲۳۲ ، ۲۵۸ ،
 ۲۶۰
 هدایت ، مهدیقلی خان (مخبرالسلطنه)
 ۲۷

هزار جریب ۷۳
 هژیر ، عبدالحسین ۱۷۰
 هادیون ، احمد ۳۶ ، ۲۶۴ - ۲۶۶ ،
 ۲۶۸
 هوگو ، ویکنور ۱۴۵ ، ۱۴۶ ،
 هیپتار ۱۷۲

ی

یاور ، بردبار ۲۳۰
 یحیی (شوفر) ۲۲۸ ، ۲۸۸
 یدالله ۲۴۹
 یزد ۱۷۰ ، ۱۵۷ ، ۱۵۹
 یزدان پناه ، مرتضی خان ۳۹۳
 یزید بن معاویه ۳۳۴
 یزدی (دکتر) ۱۳۱ ، ۳۳۴
 یزدی ، محمد ۴۰ ، ۴۱ ، ۱۶۳ ، ۱۸۷ ،
 ۱۹۰ ، ۲۲۷ ، ۲۷۸ ، ۲۸۳ ، ۳۰۹ ،
 ۳۵۱ ، ۳۱۰

نظمیه ۳۹۴ ، ۳۹۷
 نعمت الله ۸۹ ، ۳۵۶
 نفت جنوب ۲۶
 نقدی (سرلشکر) ۱۸ - ۲۰
 نوایی (سرهنگ) ۴۱۰
 نورالدین (پزشک) ۱۲۴
 نویدی ، علی اصغر ۱۰۶
 نهضت شمال ۱۶۸
 نیایش (سرهنگ) ۲۳۰ ، ۲۳۲
 نیرومند ، حسین ۲۸ ، ۳۰ ، ۸۰ -
 ۸۲ ، ۸۵ ، ۸۹ ، ۹۰ ، ۹۵ ، ۹۶ ،
 ۱۰۶ ، ۱۰۸ ، ۱۱۰ ، و در بیشتر
 صفحات

نیکوکار حسین (مدیر مجاس) ۳۹ ،
 ۴۰ ، ۵۰ ، ۵۱ ، ۵۵ ، ۷۰ ، ۲۷۶ ،
 ۲۷۷ ، ۲۷۸ ، ۲۷۹ ، ۲۹۱ ، ۲۹۵ ،
 ۳۰۰ ، ۳۰۱ ، ۳۰۶ ، ۳۰۸ ، ۳۱۳ ،
 ۳۴۷ ، ۳۵۱ ، ۳۵۳

و

وثوق الدوله ، میرزا حسن خان ۲۵
 وجهدین وزا بالماقرین (کتاب) ۲۰۳
 وحید دستگردی ۲۰۵
 وزارت جنگ ۲۰۰ ، ۲۰۱ ، ۲۰۵
 وزارت صناعت ۲۰۰ ، ۲۰۱ ، ۲۰۵
 وزارت فرهنگ ۲۰۳ ، ۲۰۶
 وزارت مالیه ۲۰۲
 وزو (کوه) ۳۲۹
 وزیر جنگ ۴۵ ، ۳۴۴
 وزیر ، احمد ۱۰۳ ، ۱۹۴
 وزیر ، سید علی اصغر ۳۶ ، ۴۶ ،

غلطنامه

درست	غلط	سطر	صفحه
سمتی	سیمی	۵	۲۰
تفریح	تفرج	۸	۲۴
مرض	مرص	۲۲	۲۴
نقشه خود	نقشه اخود	۲۳	۳۴
آخر	اخیر	۱۴	۳۷
برندند	برند	۱۹	۴۵
احدی	احمدی	۷	۵۴
قفل	مقفل	۱۵	۵۷
فایشیم	فلیشیم	۲	۹۷
مطابق	لطاقق	۱۳	۱۱۳
موجودی	وجود	سطر آخر	۱۴۰
نیستند	نبستند	۲۰	۱۴۳
درازا	درارا	۲۱	۱۶۵
بیت شعر فرخی مؤخر، مقدم خوانده میشود		۴-۵	۱۵۷
کرده	کرد	۱۴	۱۷۵
منقبض	منغض	۱۹	۱۷۷
بردار	برادر	۵	۱۹۱
کسب	کتب	۲۰	۱۹۹
هنگامیکه	هنگامکه	۲۱	۱۹۹
شیراز	شبراز	۲۴	۲۱۳
وقت	وفت	۷	۲۲۴

درست	غلط	سطر	صفحه
قاموس	ناموس	۸	۲۴۰
نداده	دنده	۱۵	۲۴۰
دادستان	داستان	۸	۲۳۹۰
مورد	مود	۲۰	۲۵۹
تحقیقات	تبعقیقات	۳	۲۶۵
دادستان	داستان	۵	۲۶۷
اخطاری	احطاری	۲	۲۷۲
خلیلی	خلیل	۲۶	۲۸۶
حقوق	و حقوق	۲	۲۸۶
می آوردند	می آزدند	۱	۲۹۵
سندی	سری	۱	۳۰۹
خودشان	خوشان	۲۲	۳۱۱
بندی	بندن	۲۶	۳۱۴
مریض	مرض	۱۹	۳۵۵
امرا نکاتی	امرا ننگائی	۶	۳۶۹
(با صفحه زیاد است)	-	سطر آخر	۳۷۰
حسب الامر	حسهی الامر	سطر آخر	۳۷۵

نشر نقره منتشر کرده است

بی چینگک: «کتاب تقدیرات»
با پیشگفتار کارل گوستاو یونگک

ترجمه سودابه فضایی

قطع رقی، ۳۵۲ صفحه، ۵۷۵ ریال

بی چینگک کتابی است بازمانده از آینه‌های کهن چینی، از چهار هزار سال پیش، که برای چینیان مقدس است و با آن درباره زندگی خود مشورت می‌کنند، و از آن، راه آینده زندگی را سؤال می‌کنند.

این کتاب حاصل کار چند هزار ساله حکمای چینی است و حکیمانی چون: کنفوسیوس، لائوتسه و شاه‌ون، بر آن تفسیر نوشته‌اند، و با آن راه و روش زندگی و اندیشه خود را مشخص کرده‌اند، چنانکه کنفوسیوس می‌گوید: «اگر چند سال بر زندگی من افزوده می‌شد، من پنجاه سال آن را به مطالعه «بی چینگک» اختصاص می‌دادم. و بدین ترتیب ممکن بود از اشتباهات فاحش خودداری کنم».

این کتاب در اروپا یکی از پر فروش‌ترین و معتبرترین متنهای شرقی است و هنرمندان و حکمای غربی بر آن بررسی و نقد و نظرهای بی‌شمار داشته‌اند، از جمله لایب‌نیتز، یونگک روانشناس بزرگ، و هرمان هسه، که می‌گوید «بی چینگک می‌تواند زندگی را دگرگون کند».

نشر نقره منتشر کرده است

واژه‌نامه فلسفی

در هفت زبان : فارسی، عربی، انگلیسی، فرانسه، پهلوی، یونانی، لاتین.

تألیف سهیل محسن افنان

قطع رقعی، ۳۳۵ صفحه، ۴۸۰ ریال.

سهیل محسن افنان از دانشمندان زبان‌شناس و فیلسوف ایرانی است که برای تدوین این کتاب سی سال کار و تحقیق کرده است. این کتاب از دقیقترین واژه‌نامه‌هایی است که با توجه به متون کهن پارسی و اصطلاحات دقیق فلسفی متفکران صاحب سبک پارسی، با مترادف انگلیسی و فرانسه و لاتین و یونانی فراهم شده است و گامی است راهگشا در تطبیق واژه‌های فلسفی در جهان فلسفه شرق و غرب. مؤلف برای گزینش هر واژه، نمونه‌متنی را شاهد می‌آورد، و این کتاب را به مرجع مهمی از کتاب‌شناسی و واژه‌شناسی تاریخی تبدیل کرده است. با توجه به چند واژه و مترادف آنها، می‌توان دانست که مؤلف چه راهی پیموده است.

NECESSITE هر آیینگی: ضرورت:

INTELLIGENT آژیر: هوشمند و هوشیار:

EXCLUSION خلو

- خلو حقیقت (جامی، شرح عطار).

نشر نقره منتشر کرده است

www.iran-archive.com

امریکایی که من کشف کرده‌ام

سفرنامه ولادیمیر مایا کوفسکی.

ترجمه و ازریک در ساها کیان.

قطع رقیعی، ۱۴۴ صفحه، ۲۲۰ ریال.

این کتاب سفرنامه‌یی است از سفری که مایا کوفسکی شاعر بزرگ روسیه شوروی در سال ۱۹۲۵ به امریکا کرده است، و در آنجا با چشمی تیزبین و طنزی موشکاف آن روی سکه جامعه خوشبخت و آزادی‌خواه امریکا را دیده است. و دیده است که: «ممکن است ایالات متحده به آخرین حامی مسلح تقدیر تلخ بورژوازی تبدیل شود و آن وقت تاریخ خواهد توانست رمان خوبی به سبک «ولز» بنویسد: «جنگ دو دنیا».

بنجره اتفاق او را - فرخی بزدی - که رو به حیاط باز
می شد گلی سفید زده بودند که با کسی صحبت نکند. اما
صدای او را نمی توانستند خاموش کنند... پس به فکر
افتادند مستقیماً برای قتل او دست به کار شوند.
بالاخره پزشک زندان به عبادت فرخی آمد. تشخیص داد
که «مریض» است و باید برای «معالجه» به بیمارستان
منتقل شود. فرخی خوب می دانست که معنی «معالجه» در
بیمارستان چیست. و از این نظر به شدت مقاومت می کرد.
می گویند همان روز که قرار بود او را به بیمارستان ببرند
آزدان بزدی وارد سلسولش شد و بی مقدمه شروع به
کزیستن کرد. فرخی که این جلاد را می شناخت از گریه
او تعجب کرد. آزدان مزبور از همشهری خود برای همه
بندی هایی که کرده بود مغفرت می خواست و تقاضا می کرد
که او را «حلال» کند. فرخی همه چیز را فهمید، اما خود را
نیاحت و منتظر ماند.

صفحه ۱۸۱ و ۱۸۲

